



Elucidating Imam Khomeini's IdentityBased Approach in Confronting the Global Hegemonic System

Hamid Basirat Manesh¹ | Mohammad Tahmasebi Borna^{*2}

1. Assistant Professor, Department of History of Islamic Revolution, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran.

2. PhD History of Islamic Revolution, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran.

Abstract

The victory of the Islamic Revolution brought about a fundamental transformation in international relations. The global aims and ideals of the Islamic Revolution, articulated through a distinct identity, present a vision of an ideal society. Drawing on constructivist theory and centered on the concept of identity, this article addresses the following question: How did the process of forming a distinct Islamic identity within the revolutionary system and constructing a transregional identity lead to the emergence of a confrontational stance toward the global hegemonic order at a negative level, and the pursuit of an ideal alternative order at a positive level? The purpose of this study is to examine this transnational identity and to elucidate its indicators and implications in shaping a distinctive approach toward global hegemony, influenced by the political thought of Imam Khomeini. It appears that Imam Khomeini's approach, as the leader of the Islamic Revolution—embodied in the slogan “Neither East nor West” and grounded in the ideology of the Revolution through a return to selfhood and attention to oppressed nations—contributed to the theorization of the Revolution's ideals and mission on a global and transregional scale. The findings indicate that the confrontational orientation in Imam Khomeini's thought is intertwined with the universal aspirations of the Islamic Revolution, extending from theoretical opposition to hegemonic systems to efforts aimed at establishing a desirable order based on Islamic values and aligned with a unifying strategic vision. The research method is descriptiveanalytical, and data collection is based on documentary and library sources.

Article Info

Article type: Research

Received: July 10, 2025

Received in revised from:

August 3, 2025

Accepted: September 19, 2025

Published online: June 20, 2026

Keywords:

Hegemonic System; Identity;
Islamic Revolution; Imam Khomeini;
Confrontation.

•Corresponding author :

mtahmasebi39924@gmail.com



Cite this article: Basirat Manesh, H. & Tahmasebi Borna, M. (2026). Elucidating Imam Khomeini's Identity Based Approach in Confronting the Global Hegemonic System. Biquarterly Tarikhname-ye Enghelab, 8 (1), 35-59.

<https://doi.org/10.22034/te.2024.209758>

تبیین رویکرد هویتی امام خمینی
در مواجهه با نظام سلطه جهانیحمید بصیرت منش^۱ | محمد طهماسبی برنا^{۲*}

۱. استادیار گروه تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.
۲. دکتری تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشگاه امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

اطلاعات مقاله

پیروزی انقلاب اسلامی تحولی بنیادین در روابط بین الملل ایجاد کرد. اهداف و آرمانهای جهانی انقلاب اسلامی، در قالب هویتی متمایز، تصویری از جامعه‌ای آرمانی ارائه می‌دهد. این مقاله با استفاده از نظریه سازه‌انگاری و با محوریت مفهوم هویت، به این پرسش اصلی پاسخ می‌دهد که روند ایجاد هویت متمایز اسلامی در نظام انقلابی و بر ساخت هویت فرمانطقه‌ای چگونه منجر به شکل‌گیری انگاره‌ای تقابل‌جویانه با نظام سلطه در سطحی سلبی و ایجاد نظام مطلوب در سطحی ایجابی شده است. هدف این پژوهش، بررسی این هویت فراملی و تبیین شاخص‌ها و پیامدهای آن در شکل‌گیری رویکردی متمایز نسبت به جهان سلطه با تأثیرپذیری از اندیشه سیاسی امام خمینی است. به نظر می‌رسد رویکرد امام خمینی، به عنوان رهبر انقلاب اسلامی، با شعار «نه شرقی، نه غربی» و با محوریت ایدئولوژی انقلاب اسلامی در قالب بازگشت به خویش و توجه به ملت‌های مظلوم، موجب تنویر شدن آرمان‌ها و رسالت انقلاب اسلامی در سطحی جهانی و فرمانطقه‌ای شده است. دستاورد این بررسی نشان می‌دهد که رویکرد تقابل‌جویانه در اندیشه امام، درهم‌تنیدگی و همسویی با آرمان‌های جهان‌شمول انقلاب اسلامی را در پی داشته و از تقابل نظری با نظام‌های سلطه تا تلاش برای ایجاد نظام مطلوبی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و در راستای راهبرد وحدت‌گرایانه امتداد یافته است. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و شیوه گردآوری داده‌ها اسنادی و کتابخانه‌ای است.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۱۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

صفحات: ۳۳-۵۶

کلیدواژه‌ها:

نظام سلطه، هویت، انقلاب اسلامی، امام خمینی، تقابل.

* نویسنده مسئول:

mtahmasebi39924@gmail.com



استناد: بصیرت منش، حمید و طهماسبی برنا، محمد (۱۴۰۵). تبیین رویکرد هویتی امام خمینی در مواجهه با نظام سلطه جهانی.

دوفصلنامه تاریخ نامه انقلاب، ۸ (۱)، ۳۳-۵۶. <https://doi.org/10.22034/te.2024.209758>

مقدمه

انقلاب ایران از دو جنبه مهم، یعنی آرمان‌های انقلابی و هویت اسلامی، دارای ایدئولوژی فراملی و جهان‌شمول است. مبانی اعتقادی انقلاب اسلامی، ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه بود و با این شعار که اسلام مرز نمی‌شناسد، رسالت خود را جهانی می‌دانست. رهبران انقلاب در پی گسترش ایده‌های جهانی از طریق ارزش‌های برخاسته از ماهیت اسلامی انقلاب بودند. مخاطبان انقلاب اسلامی، انسان‌های سراسر جهانند و این انقلاب داعیه تحقق اهدافی جهان‌شمول دارد که پیام آن باید به گوش همه ملت‌ها برسد. هویت انقلابی - اسلامی، افزون بر تأثیرگذاری بر برداشت از نظام، ایران را دارای مسئولیت‌ها و تکالیف فراملی معرفی می‌کند و زمینه شکل‌گیری چشم‌اندازی جهانی بر اساس رسالت انقلابی را فراهم می‌سازد. رویکرد جهان‌گرایانه انقلاب اسلامی از نوع انقلاب‌های غیر فرقه‌ای و فرامرزی است و از ماهیت نظری و ایدئولوژیک آن سرچشمه می‌گیرد؛ ماهیتی که به دلیل جهان‌شمول بودن، در مرزهای جغرافیایی محدود نمی‌ماند. انقلاب اسلامی ایران با ایدئولوژی فراملی و پیام جهانی خود که بخش بزرگی از مسلمانان جهان پذیرای آن بودند، مخاطبان فراوانی در سرزمین‌های اسلامی داشت؛ مخاطبانی که نه تنها زبان این ایدئولوژی را درک می‌کردند، بلکه تحقق اهداف جهانی آن را نیز آرزو داشتند. از سوی دیگر، یکی از زمینه‌های شکل‌گیری جنبش اسلام‌گرای اواخر سده بیستم، بحران هویت بود؛ بحرانی که از تجربه استعمار، نفوذ قدرت‌های خارجی و حکومت‌های وابسته با الگوهای غیر بومی ناشی می‌شد. در چنین فضایی، اسلام یکی از معدود منابع دارای هویت اصیل و بومی به شمار می‌رفت؛ دینی با گذشته‌ای فرهنگی و علمی پرافتخار و دستاوردهایی چشمگیر در حوزه‌های مختلف. بر همین اساس، رویکرد فرهنگی، بیداری ملت‌ها و مقابله با استکبار، از شاخصه‌های مهم انقلاب اسلامی در اندیشه امام بود. امام، فرهنگ هر جامعه را هویت و موجودیت آن جامعه می‌دانست و معتقد بود استعمار و دشمنان انقلاب با ناامیدسازی و شستشوی فکری ملت‌های مستضعف، در پی تثبیت احساس ناتوانی و جلوگیری از شکل‌گیری خودباوری‌اند. ماهیت انقلاب اسلامی و ویژگی‌های آن می‌توانست زمینه تأثیرگذاری بر دیگر جنبش‌های اسلامی را فراهم آورد. انقلاب اسلامی، با تکیه بر ارزش‌های دینی مشترک و در برخی موارد اشتراکات تاریخی و فرهنگی، می‌توانست انگیزه‌ای برای

پذیرش آرمان‌های جمهوری اسلامی در میان جوامع اسلامی باشد. در اندیشه امام، احیای هویت فرهنگی با عنوان هویت اسلامی - انسانی، مهم‌ترین راه حفظ و تداوم آرمان‌های انقلاب است. از نظر ایشان، احیا و صیانت از این هویت، زمینه‌ساز ظهور انسانیت و تحقق ارزش‌هایی چون استقلال، خودباوری، اتکای به نفس، امید به آینده، عدم سلطه‌پذیری و حمایت از پیشرفت واقعی است؛ ارزش‌هایی که بستر شکل‌گیری جنبش‌ها و نهضت‌های مستقل را فراهم می‌کنند. براین اساس، مسئله اصلی این پژوهش بررسی روند شکل‌گیری هویتی متمایز برای نظام انقلابی و برساخت هویتی فرماندهی، همراه با تحلیل چگونگی ایجاد انگاره‌ای تقابل جویانه با نظام سلطه و نیز ترسیم نظامی مطلوب در قالب یک انگاره ایجابی است. تبیین شاخص‌ها و پیامدهای این هویت فراملی با تأثیرپذیری از اندیشه سیاسی امام خمینی، هدف اصلی این پژوهش به شمار می‌رود. این پژوهش می‌کوشد با شناسایی هویت متمایز انقلاب اسلامی نسبت به دیگر انقلاب‌ها، روند جهان‌سوم‌گرایی و نفی قدرت‌های سلطه در اندیشه امام خمینی را تبیین کند. به نظر می‌رسد توجه به جهان سوم، در اندیشه امام، با رویکردی تقابلی نسبت به قدرت‌های مسلط جهانی و تلاش برای ایجاد نظامی مطلوب با شاخص‌هایی متمایز همراه بوده است.

۱. پیشینه پژوهش

تحلیل بنیان‌های هویتی انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر تحولات داخلی و بیرونی، با توجه به رویکرد رهبران انقلاب، همواره مورد توجه پژوهشگران بوده است. تاکنون پژوهش‌های متنوعی درباره ابعاد ماهیتی انقلاب اسلامی انجام شده است. یوسف‌پور و بیژنی در مقاله «انقلاب اسلامی ایران، نقشه راه جهان‌گرایی در اندیشه سیاسی امام خمینی» (۱۳۹۹) با بررسی اهداف انقلاب اسلامی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی، مهم‌ترین ویژگی‌های ساختاری انقلاب اسلامی را تبیین کرده‌اند. نصرت‌پناه و بخشی در مقاله «استکبارستیزی در اندیشه امام خمینی» (۱۳۹۹) مفهوم استکبار را در رویکرد امام بررسی کرده‌اند. دارا و بابایی نیز در مقاله «تبیین عینی مفهوم استکبار در اندیشه سیاسی امام خمینی در بررسی روابط ایران و آمریکا» (۱۳۹۸) به عینیت‌سازی مفهوم استکبارستیزی و مصداق‌یابی آن در عملکرد آمریکا پرداخته‌اند. باین حال، در این پژوهش‌ها به روند تقابل با محوریت هویت‌یابی فراملی

اشاره نشده است. کریمی‌والا در مقاله «جستاری بر دموکراسی غربی با تأکید بر اندیشه سیاسی امام خمینی» (۱۳۹۲) مفهوم دموکراسی و بنیان‌های آن را در اندیشه امام بررسی کرده، اما به روند هویت‌محور و تقابل‌جویانه برای ایجاد ساختار جایگزین مطلوب نپرداخته است. انصاری نیز در مقاله «دموکراسی در اندیشه سیاسی امام خمینی» (۱۳۸۵) رویکرد انتقادی امام به ساختار حکومتی غرب را بررسی کرده است. احمدی طباطبائی و دیگران در مقاله «نسبت منافع ملی و مسئولیت‌های فراملی در اندیشه سیاسی امام خمینی» (۱۳۹۰) که بیشترین همسویی را با پژوهش حاضر دارد، به بررسی رابطه وظایف ملی و بین‌المللی در اندیشه سیاسی امام پرداخته‌اند، اما رابطه تقابل‌جویانه که محور اصلی این پژوهش است، بررسی نشده است. براین اساس، بررسی رویکرد امام و روند مواجهه با نظام سلطه بر پایه مؤلفه هویتی، بداعت این تحقیق به شمار می‌رود.

۲. چهارچوب نظری پژوهش

در رویکرد سازه‌انگاران، سیاست بین‌الملل مبتنی بر فرایندی رابطه‌ای است که در آن عوامل فکری مانند فرهنگ، ایده‌ها و هنجارها نقش اصلی را دارند. از نظر سازه‌انگاران، مهم‌ترین مباحث در روابط بین‌الملل، یعنی ساختار و کارگزار، به صورت متقابل و مستمر بر یکدیگر اثر می‌گذارند. سازه‌انگاری بر این باور است که هویت‌ها بالقوه بخشی از قواعد قوام دهنده دولت‌ها هستند و کنش‌های آن‌ها را در داخل و خارج شکل می‌دهند. به عبارتی، شناخت هر بازیگر از خود و دیگری، رفتار بین‌المللی آن را شکل می‌دهد. تعامل میان شناخت و کنش و نقش آن دو در تصحیح و تنظیم یکدیگر، برای سازه‌انگاران اهمیت بسیاری دارد. مارتین گریفیس، سازه‌انگاری را رویکردی در بررسی روابط بین‌الملل می‌داند که در تبیین رفتار کنشگران، بر اولویت متغیرهای غیرمادی، به‌ویژه هنجارها، فرهنگ، باورها، هویت و اندیشه تأکید دارد (گریفیس، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۴). سازه‌انگاران اساساً کانون بحث را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده و شعار اصلی خود را «توجه به ایده‌ها و انگاره‌ها» قرار داده‌اند (Honghton, 2007, p.26). تصور از خود و دیگران و تعریفی که نظام‌های سیاسی از هویت خود ارائه می‌کنند، پیامدهای متفاوتی به دنبال دارد. هواداران سازه‌انگاری روندهایی را بررسی می‌کنند که هویت‌ها و منافع کنشگران، از طریق آن‌ها،

در جریان تعامل اجتماعی مستمر با سایر بازیگران تولید، بازتولید و گاه دگرگون می‌شود؛ بنابراین سازه‌انگاران با طرح اهمیت مفاهیمی چون فرهنگ، هویت و قواعد در روابط بین‌الملل، دیدگاهی اجتماعی به سیاست جهانی ارائه می‌دهند و بر اهمیت ساختارهای هنجاری و نقش هویت در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها تأکید می‌کنند. ونت بر این باور است که ساختار بین‌دولتی نظام بین‌الملل که بر پایه شناخت مشترک شکل گرفته، نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری هویت‌ها و منافع دولت‌ها دارد (Wendt, 1994, p.385).

نکته مهم در این میان آن است که سازه‌انگاران نقش ویژه‌ای برای تاریخ قائل‌اند. در این چهارچوب، آنان معتقدند هویت یک کشور با ارجاعات ارزشی به گذشته و آینده شکل می‌گیرد؛ زیرا دولت‌ها با روایت خاصی از تاریخ، آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند. در تحلیل سازه‌انگاران، به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی، الگوها و فرم‌های از پیش تعیین‌شده و در حال تکوین، به عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی و عرصه‌های عمومی تبدیل می‌شوند (آقایی و رسولی، ۱۳۸۹، ص. ۹). این مسئله از طریق قرار گرفتن هویت نظام سیاسی در مرکز تحلیل هر عرصه از رفتار بیرونی یک نظام سیاسی تحقق می‌یابد و از این طریق، نظریه سازه‌انگارانه در سیاست خارجی امکان‌پذیر می‌شود.

۳. هویت نظام انقلابی

سازه‌انگاران تأکید ویژه‌ای بر عنصر هویت در شکل‌گیری منافع ملی کشورها و ملت‌ها دارند و هویت را پل ارتباطی سیاست داخلی و خارجی کشورها برمی‌شمارند. گریفیس بر این باور است ساخت هویت بنا بر تعاریف و عناصر تأثیرگذار در آن از جمله الگوی قدیمی دولت - ملت بر روی یک عنصر غیریت‌ساز سیال همچون داخل / خارج خود / دیگری نیز به دست می‌آید.

دولت‌ها با روایت کردن تاریخ به شیوه‌ای خاص، آن را پشتوانه عملکرد خود می‌دانند. دولت‌ها بر اساس هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و در این روند تعاملی هویت آن‌ها دچار دگرگونی یا (تثبیت بیشتر) می‌شود. دولت‌ها بر این اساس هویت یعنی نقشی که با شناخت از خود و انتظارات و توقعاتی که دیگران بر اساس موقعیتی خاص که دولت در آن قرار گرفته و خود را تعریف می‌کنند. در اینجا دولت‌ها در مقام بازیگران

صحنه بین‌المللی «تفسیر می‌کنند» تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند. همه این کارها را در چهارچوب درک خود از جهان انجام می‌دهند. لازم به ذکر است که در اینجا منظور از هویت، یک هویت اجتماعی پیکروار است یعنی آن قسمتی که به پرسش چگونگی شکل‌گیری آن و منشأ هویت دولت می‌پردازد مدنظر قرار دارد. هویت دولت‌ها محور تعریف آن‌ها از واقعیت و برساختن مسائلی مانند قدرت، منافع ملی، دوست و دشمن، امنیت و در نتیجه تصمیم‌گیری و کنش بر اساس آن‌هاست. کشورها نیز مانند افراد تا حد زیادی زندانیان هویت و دسته‌بندی‌های ارزشی خود از جهان هستند (Adler, 2005, pp.78-79) همان‌گونه که ونت بر این باور است هویت در نظام سیاسی کشورها بر شیوه‌های روابط خارجی آن‌ها تأثیر می‌گذارد همچنین رفتار دولت‌ها در سیاست خارجی به نوع فرهنگی بستگی دارد که در خود درونی کرده و دولت‌ها بر پایه نحوه درونی کردن این فرهنگ‌ها در خود، رفتار متفاوتی را در سیاست خارجی بروز می‌دهند (ونت، ۱۳۸۴، ص. ۳۶۹). از جمله مهم‌ترین مبانی هویت یک نظام سیاسی می‌توان به جغرافیا، نژاد و قومیت، تاریخ، ساخت اجتماعی و عوامل زبانی و مذهبی اشاره کرد.

زمینه‌ای که نظریه‌سازانگاری یاری‌دهنده در پژوهش‌های این‌چنینی است بررسی هویت شکل‌گرفته در ساحت ملی، تأثیر آن در نوع جهان‌بینی و برداشت‌های عوامل تصمیم‌گیرنده در عرصه داخلی و خارجی است. در واقع با محور قرار گرفتن هویت، نظریه واحد سازانگاری مبتنی بر قرار دادن ذهنیت به‌عنوان قوام‌بخش عالم تحقق می‌یابد و نظریه سازانگارانه بالأخص در عرصه بیرونی یک نظام سیاسی امکان‌پذیر می‌شود. طبق نظریه سازانگارانه مفاهیم زبانی، ایده‌ها و باورها، انگاره‌ها جغرافیایی و برساخته‌های موجود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند و ساختاری منسجم و هویت‌مند که ویرینی منسجم و متمایز از یک ساختار است را ارائه می‌دهند. بر همین اساس الکساندر ونت رابطه بین هویت و منافع را به کمک نقش تعریف می‌کنند. نقش‌هایی که دولت‌ها بر عهده می‌گیرند آن‌ها را به مجموعه اقداماتی فرامی‌خواند که با این نقش هماهنگ هستند؛ بنابراین سازانگاران هویت را به‌عنوان متغیر اصلی در شکل‌دهی رفتار کنشگران در عرصه داخلی و بین‌المللی مطرح کرده‌اند. از این منظر هویت یک دولت در بستر تاریخی و فرهنگی و ساختار بین‌الذهانی معنا می‌یابد. این کیفیت از هویت از نظر سازانگاران هم حامل مایه‌های ثابت معناها و

اشکال پویاست. در این معنا هویت بازیگران همواره در حال پوست انداختن و بازتعریف است و سخن گفتن از هویتی همیشه ثابت غیرممکن است (ونت، ۱۳۸۴، ص. ۳۲۵). چیستی در وضعیت کنونی و تعریف خود در دنیای پیرامونی می‌تواند مهم‌ترین دغدغه سازه‌انگاران در مقوله هویت به شمار رود. سازه‌انگاران فرض را بر این می‌گذارند که خودها یا هویت‌های دولت‌ها متغیر است. این متغیر بودن دوسویه باعث نوعی تعامل بین هنجارهای بین‌المللی و هویت بازیگران می‌شود. تحلیل سازه‌انگارانه متوجه تأثیر تاریخ در شکل‌دهی به سیاست خارجی نیز است. آن‌ها احتمالاً به بافت تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بستگی دارند (Hopf, 2002, p.456). در این چهارچوب سازه‌انگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده شکل می‌گیرد. دولت‌ها با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص آن را پشتوانه‌ای عملکرد امروز خود قرار می‌دهند (porcel, 2002, pp. 147-149).

هویت یک نظام سیاسی به‌عنوان یک متغیر مستقل که بر بسترهای متنوع داخلی و خارجی شکل گرفته است بر کیفیت کنش بیرونی انقلاب در تمامی عرصه‌ها تأثیر مستقیمی بر جای می‌گذارد. به نظر ونت این هویت به دلیل تعدد، تمایز و تنوع خود رفتارها و منافع متفاوتی را به دنبال خواهد داشت. قرار گرفتن مسئله «هویت» نظام سیاسی در مرکز تحلیل ایده مرکزی سازه‌انگاری مبنی بر قرار دادن ذهنیت به‌عنوان قوام‌بخش عالم تحقق یافته است. نظریه سازه‌انگارانه در تمامی عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی تحقق می‌یابد. بر همین اساس، دربرداشتن هویت اسلامی یا تلاش برای صیقل دادن این هویت متمایز نسبت به هویت‌های دیگر باعث بروز کیفیتی متمایز در خروجی این ساختار در عرصه فرمانطقه‌ای انقلاب گردید. محوریت یافتن مفهوم هویت و ارائه انگاره‌های متمایز در این برساخت هویتی در ارائه چشم‌اندازی از یک‌روند هویتی و نسبت آن با مسئله جهان سوم‌گرایی نقش بارزی ایفا نموده است و ذهنیتی متمایز برای تثبیت رویکرد تقابل جویانه و در ادامه راهبردی متمایز را ایجاد کرده است.

۳-۱. انگاره فراملی انقلاب اسلامی

در انقلاب اسلامی ایران، به دلیل نامقبول بودن نظم جهانی، ایجاد نظامی جایگزین مبتنی بر آموزه‌های انقلاب، به آرمانی انقلابی تبدیل شد. در این راستا، صدور انقلاب متغیری

بود که می‌توانست فرایند انقلاب‌های مستمر را در جهان اسلام، یا به‌طور کلی در میان ستمدیدگان جهان، در برگیرد. مبنای نظری این سیاست، برآمده از رسالت انقلاب اسلامی بود. بر این اساس، انقلاب اسلامی را نمی‌توان صرفاً رویدادی در چهارچوبی زمانی و مکانی خاص دانست. در رویکرد امام خمینی، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، از اهداف اولیه و کوتاه‌مدت انقلاب بود؛ بنابراین تکمیل آن، مستلزم پیمودن راهی طولانی با اتکال به خداوند است. ایشان در همین رابطه بیان می‌کند:

نهضت را شما جوانان، خواهران و برادران با نثار خون خودتان به پیش بردید. انقلابی کردید که در دنیا بینظیر یا کم‌نظیر بود، انقلاب اسلامی، انقلاب گروهی که متعهد به اسلام بودند... ما در بین راه هستیم و باید راه طولانی را طی کنیم و آن راه طولانی این است که بیرق اسلام را در همه قطب‌های زمین به اهتزاز درآوریم... ما باید اسلام را به پیش ببریم و در همه جای دنیا ان شاء الله اسلام را صادر کنیم و قدرت اسلام را به تمام ابرقدرت‌ها بفهمانیم (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۲، صص ۳۱۴-۳۱۳).

مهم‌ترین اصل در تبیین آرمان‌های بین‌المللی انقلاب اسلامی، ماهیت اسلامی و رویکرد امت‌محور رهبران آن است. بر این اساس، انقلاب نهضتی جهانی و متعلق به همه ملت‌ها، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، تلقی می‌شود. این برداشت، در برخی موارد، در میان رهبران انقلابی با عنوان «مادر انقلاب‌های جهان» نیز مطرح شده است (صلح میرزایی، ۱۴۰۱، ص. ۴۷). این جهان‌گرایی اسلام سیاسی، با محوریت مفاهیمی چون «مستضعفین»، «مستضعفین جهان»، مسئله فلسطین، تأکید بر امت اسلامی و اصل «صدور انقلاب» نمود یافته است. استمرار این راهبرد از دوران مبارزات و تبدیل آن به یکی از اصول سیاست خارجی، موجب شد کنش برون‌مرزی انقلاب اسلامی با صیغه‌ای جهانی و اسلامی معرفی شود.

در مقدمه قانون اساسی نیز بر این مهم تأکید شده است. قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند، به‌ویژه در گسترش روابط بین‌الملل با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشد تا استمرار مبارزه در نجات بین‌الملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد. در اینجا ارجاع به اسلام و انقلاب است که صراحتاً با عدالت‌جویی و مقاومت در پیوند قرار می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۹۷، ص. ۵۴).

۴. هویت ایدئولوژیکی امام خمینی

آنچه امام به‌عنوان راه‌حل مشکلات جامعه اسلامی مطرح می‌کرد، چیزی جز اسلام به‌عنوان مکتب قیام و مبارزه نبود و این اسلام نیز تنها با انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی تحقق می‌یافت؛ ازاین‌رو، استراتژی ایشان ایجاد انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی بود. رویارویی امام با حکومت پهلوی در جریان مبارزات سیاسی و اجتماعی، نماد تقابل دو گفتمان متفاوت بود. در یک‌سو، حکومت پهلوی با گرایش‌های غرب‌گرایانه، ناسیونالیستی و سکولاریستی قرار داشت و در سوی دیگر، امام به‌عنوان رهبر فکری و سیاسی مخالفان، نماد گفتمان بازگشت به خویشتن، مخالفت با غرب، اندیشه‌های غربی و جدایی دین از سیاست بود. بدین‌ترتیب، بازگشت به خویشتن و مخالفت با غرب‌زدگی، در اندیشه امام، مصادیق اجتماعی یافت. ازاین‌رو، ایدئولوژی اسلامی ایشان صرفاً ایدئولوژی‌ای دینی نبود، بلکه برآیند تاریخ ایران، شرایط اجتماعی و انگاره‌های جهان‌سومی و ایرانی بود که در مفاهیمی چون تقابل مستضعفین و مستکبرین صورت‌بندی می‌شد (Martin, 2003, p. 107). از دیدگاه امام، راه بازگشت به هویت اسلامی و عظمت مسلمانان، پیروی از سیره معصومین در همه ابعاد زندگی است؛ ازاین‌رو، با خطاب قرار دادن ملت‌ها، این مسیر را چنین معرفی می‌کند: «از ملت‌های مسلمان می‌خواهم که از ائمه اطهار و فرهنگ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی این بزرگ‌راه‌نمایان عالم بشریت به‌طور شایسته و به‌جان و دل و جان‌فشانی و نثار عزیزان پیروی کنند» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص ۳۹۹).

ملت‌ها باید بیدار بشوند و همه تحت لوای اسلام و تحت سیطره قرآن باشند... لکن آن‌هایی که می‌خواهند در این ممالک حکومت کنند به‌واسطه تبلیغات سوئی که در طول چند صدسال تقریباً کرده‌اند و نفوذی که در دانشگاه‌ها، در جاهایی که مراکز تربیت ابناي مسلمان است کرده‌اند، مسلمین را طوری کردند که از خودشان مأیوس شدند... مسلمین جدیت کنند مجد خودشان را پیدا کنند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۲، ص ۳۱۹).

دعوت امام برای بازگشت مسلمانان به اسلام دعوت صرف نیست او نه تنها از مسلمانان می‌خواهد با تمسک به تعالیم اسلام، راه‌حل مشکلات جوامع خود را در آن بیابند، بلکه درصدد است تا اسلام را نیز به‌عنوان دینی که پاسخگوی نیازهای انسان متناسب با زمان و

مکان باشد معرفی نماید. او به خوبی واقف است که اگر اسلام بخواهد وارد صحنه سیاسی و اجتماعی شود باید برای تمام مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارای برنامه باشد از این روست که نگرش وی به اسلام نگرشی مکتبی است. بر اساس این نگرش مکتبی است که اسلام، دینی جامع و کامل معرفی می شود که برای تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی دارای برنامه است می گوید: «اسلام برنامه زندگی دارد؛ اسلام برنامه حکومت دارد... اسلام از قبل از تولد انسان شالوده حیات فردی را ریخته است... تا آن وقت که روابطش با سایر ممالک و سایر دُول و سایر ملل هست. تمام این ها برنامه دارد، تمام این ها تکلیف دارد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۳۱). همین رویکرد به اسلام است که در سال های بعد مبنای الگوی حکومت و نیز اساس مبارزات انقلابی او قرار میگیرد. امام در راستای برنامه حکومتی که از اسلام می توان برداشت کرد، می گوید: «مذهب اسلام از هنگام ظهورش متعرض نظام های حاکم در جامعه بوده و خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بوده است که برای تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی قوانین خاصی وضع کرده است و جز آن را برای سعادت جامعه نمی پذیرد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۳۸۹). همین تفسیر از اسلام و به دنبال آن ارائه تعبیری ایدئولوژیک از دین بود که در نهایت تغییر وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب در قالب الگوی حکومت اسلامی (نظریه ولایت فقیه) را به تصویر کشید. بر همین اساس است که او با الهام گیری از آموزه های تشیع تعبیری ایدئولوژیک از اسلام ارائه می دهد. در واقع امام نگاهی ایدئولوژیک و دین محور به روابط بین الملل دارند و آموزه هایی چون اصل توحید، اصل دعوت و اصول دیگر در تمامی مبانی نظری ایشان نقش محوری پیدا می کند.

امام همچنین اسلام را به عنوان یک ایدئولوژی در راستای مبارزه با غرب زدگی و با بهره گیری از مفاهیمی چون مستضعف، مستکبر به کار میگیرد. ارزیابی امام از وعده تحلف ناپذیر الهی برای قرار دادن مستضعفین به عنوان وارثین مستکبرین بر اساس آیه «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱ یا حاکمیت بندگان صالح بر اساس آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲ همگی در عرصه تبیین

۱. قصص: ۵.

۲. انبیاء: ۵۰۱.

تازه‌ای از تاریخ اسلام به سود جنبش و در قالب تعبیری ایدئولوژیک از دین بوده است. در تمام این ارجاع‌ها به تاریخ اسلام و سمبل‌های فرهنگ و هویت دینی، در واقع هدف ایشان، رویارویی با گفتمان غرب‌گرایی حکومت طاغوت پهلوی و به تصویر کشیدن بازگشت به خویشتن است. امام از یکسو با تبیین وضع موجود بر اساس فرهنگ و هویت دینی به چالش گفتمان غرب‌گرایی پرداخته و از سویی دیگر باز بر اساس همان فرهنگ و هویت دینی به ترسیم وضعیت مطلوب در شکل یک حکومت اسلامی حرکت کرده است.

مؤلفه‌های مهم در اندیشه و عمل امام، چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، به‌ویژه در این بستر، قابل ردیابی است و پیامد طبیعی آن، محوریت یافتن انجام وظیفه و تکلیف مبتنی بر مکتب اسلامی است. ایشان با شناخت عمیق از اسلام، ابعاد انقلاب اسلامی، شرایط زمانی، نظام حاکم بین‌الملل و نیز دشمنان اسلام، امت اسلامی، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران و شیوه‌های دشمنی آنان، ضمن یادآوری دشمنی همه‌جانبه آمریکا، صهیونیسم و کمونیسم با اسلام و انقلاب اسلامی، حفظ و تداوم انقلاب اسلامی را درگرو گسترش آن در داخل و خارج از ایران می‌دانستند (فرزندی اردکانی، ۱۳۸۶، ص. ۱۲۷).

۵. انگاره تقابل با نظام سلطه

تحولات پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ساحت کلی، به روند تقابل جویانه ساختار انقلابی در عرصه اندیشه و عمل شتاب بخشید. حادثه گروگان‌گیری و تسخیر سفارت آمریکا، نقطه آغاز غلبه آرمان‌گرایان انقلابی بر ملی‌گرایان و نشانه‌ای از تمایل به هویتی جدید و متمایز بود. میلانی این مقطع را، با اشغال سفارت آمریکا در تهران، پایان سیاست‌های میانه‌روانه و مبتنی بر موازنه منفی دولت موقت می‌داند؛ از این زمان، دوره‌ای از سیاست خارجی آغاز شد که متأثر از رادیکالیسم اسلامی و ایده صدور انقلاب بود (میلانی، ۱۳۸۱، ص. ۲۶۱). رویکرد تقابل جویانه و ایدئولوژیک امام در دهه نخست پس از انقلاب، در جریان تسخیر سفارت آمریکا که «لانه جاسوسی» نامیده شد، به اوج رسید. این رویداد، به دلیل پیامدهای گسترده داخلی و خارجی، نقطه عطفی در بررسی جهان‌بینی رهبر انقلاب به شمار می‌رود. پیش از اشغال سفارت، امام که به‌زعم میلانی ماهیت انقلاب اسلامی را بهتر از بازرگان درک می‌کرد، به تقویت سازوکارهای دینی می‌پرداخت و به تدریج از آن‌ها در تحولات مهم انقلاب

بهره می‌گرفت (میلانی، ۱۳۸۱، ص. ۲۶۳). فضای انقلابی، بحران‌های داخلی و تصور دشمنی آشکار قدرت‌های جهانی با اهداف انقلاب، موجب شد سفارت آمریکا در آبان ۱۳۵۸ به اشغال انقلابیون درآید و امام این اقدام را «انقلاب دوم» و حتی بزرگ‌تر از انقلاب اول بنامد. این نام‌گذاری، ماهیتی جهانی و تقابلی به این رویداد بخشید. کم‌توجهی به پیامدهای آن برای منافع ملی و محاسبه نشدن هزینه‌ها نیز نشان‌دهنده غلبه رویکرد ایدئولوژیک بود. رمضانی و اسدی معتقدند اشغال سفارت آمریکا، به آزمونی برای سیاست خارجی انقلابی و آرمان‌گرایانه ایران تبدیل شد؛ سیاستی که ایران را در برابر بسیاری از کشورهای جهان قرار داد (رمضانی، ۱۳۸۸، ص. ۶۴؛ همچنین ر.ک. به: اسدی، ۱۳۸۷، ص. ۳۹). آمریکا، به‌عنوان نماد «تمام بدی‌ها» و حامی رژیم‌های ارتجاعی منطقه و اسرائیل که پس از انقلاب «دشمن درجه یک» اسلام معرفی می‌شد، هدف این اقدام قرار گرفت. کاربرد عنوان «جهان‌خوار» برای آمریکا نیز نشان‌دهنده شکل‌گیری تقابلی ایدئولوژیک با قدرتی استکباری بود که انقلاب اسلامی، اشاعه ارزش‌های خود را در مقابله با آن تعریف می‌کرد.

از سوی دیگر، جمهوری اسلامی با تأکید بر سیاست «نه شرقی، نه غربی» از پیوستن به بلوک‌های شرق و غرب خودداری کرد و داعیه‌دار ایدئولوژی اسلام سیاسی شد. ازاین‌رو، طبیعی بود که قدرت‌های دو بلوک برای جلوگیری از تحقق آرمان‌های جمهوری اسلامی تلاش کنند. نمونه روشن آن، حمایت همه‌جانبه آمریکا، شوروی و برخی کشورهای عربی از عراق در جنگ هشت‌ساله با ایران بود. حمله عراق به ایران، در این روند هویتی، جانی تازه به انقلاب اسلامی بخشید؛ زیرا تمام کشور پشت سر [آیت‌الله] خمینی قرار گرفت و پیوند انگیزه‌های شیعی با ناسیونالیسم ایرانی، ماهیت اسلامی ساختار انقلابی را تقویت کرد. به نظر می‌رسد صدام حسین با هدف ادعای دوباره بر کرانه شرقی اروندرود و نیز براندازی جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان الگویی الهام‌بخش برای شورش‌های اسلامی در عراق، به ایران حمله کرد (دفرونزو، ۱۳۷۹، ص. ۹۲). این جنگ، موجب شکل‌گیری جبهه‌ای واحد و فضای تندی علیه دشمنان انقلاب و حامیان جنگ تحمیلی شد که نوک پیکان آن، کشورهای غربی و در رأس آن‌ها آمریکا بود.

امام در پیام‌ها و سخنرانی‌های خود در این دوران، به فشار قدرتهای جهانی برای ضربه زدن به ملت و انقلاب ایران اشاره می‌کرد و پیروزی انقلاب و جبهه ستم‌دیدگان را قطعی

می‌دانست. وی جنگ ایران و عراق را صرفاً جنگ دو دولت نمی‌دانست، بلکه آن را حاصل دخالت قدرت‌های استکباری و با هدف تضعیف انقلاب تلقی می‌کرد و این جنگ را «جنگ اسلام و کفر» معرفی می‌نمود. از این منظر، ملت ایران پیروزی خود را در پیروزی همه انسان‌ها و مسلمانان جهان می‌دید و همواره یار ستم‌دیدگان و دشمن ستمگران معرفی می‌شد. همچنین بر این باور بود که از آغاز، شهادت برگزیده شده است تا با فداکاری در راه خدا، پیروزی مکتب اسلام و مسلمانان تضمین گردد و ارزش‌های والای انسانی به‌عنوان خلیفه خداوند در زمین پاسداری شود.

امام از طریق نفی دوگانه الگوی آمریکایی به علت کیش منفعت و شهوت و الگوی مارکسیست به علت الحاد رسمی که در شعار «نه شرقی و نه غربی» تبلور می‌یافت سنت عدم تعهد خود را که اختصاص به تعداد زیادی از ملل جوان داشت تجدید نمود (لوفور، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۶) این برداشت و انگاره‌ای بود که امام مسیر ویژه و در جبهه‌ای تعریف شده و البته مقابل با تفکرات مرسوم ترسیم نمود همان‌گونه که اشاره بر این هویت جداگانه را در ترسیم حق و باطل مورد تأکید قرار داد: «برنامه ما، در حکومت اسلامی مبنی بر توحید است و آن‌ها برخلاف این عقیده و ایدئولوژی هستند بنابراین ما در یک جهت نمی‌توانیم با آن‌ها حرکت کنیم» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص. ۱۲۱).

هاتینگتون این روند را با نمود یک دشمن خارجی به‌عنوان غرب در بین انقلابیون شاخص‌سازی نموده است (هاتینگتون، ۱۳۸۶، ص. ۲۷۴) شاخص‌های ایدئولوژیک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر این امر تأکید دارد که لازم است تا جلوه‌هایی از مقابله‌گرایی با کشورهای تهدیدکننده امنیت ملی نیز در دستور کار قرار گیرد (متقی، ۱۳۸۹، ص. ۲۰۱) امام این اصل را در راستای قاعده نفی سیل و عدم سلطه‌پذیری این‌گونه مشخص نمود: «ما منطقمان، منطق اسلام، این است که سلطه نباید از غیر شما باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص. ۹۱) از سویی دیگر گسترش اسلام‌گرایی از سوی امام مانعی بنیادین و اساسی در برابر برنامه‌ها و نقشه‌های دنیای غرب در جهان اسلام محسوب می‌گشت. ایشان توانست در دنیایی که غرب به‌عنوان هسته مرکزی تمدن و فرهنگ جدید محسوب می‌شد با مرکززدایی از غرب، اسلام را از حاشیه به متن و مرکز اصلی تحولات و خیزش علیه زیاده‌خواهی تفکر و عمل غربی قرار دهد (محمدی، ۱۳۸۷، ص. ۵۱۰). امام با شناخت شرایط

حاکم در جهان، مشکلات کشورهای اسلامی و مظلوم را در وجود دولت‌های سلطه‌گر و به‌ویژه آمریکا می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که «الان تمام گرفتاری‌های ما از آمریکاست» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص. ۴۲۲) این شناسایی عامل بیرونی مشکلات و لزوم برخورد با آن به‌عنوان یک فریضه و تکلیف تئوریزه می‌شود. امام این مبارزه را تقابلی دائمی با قدرت‌ها و نوکران آنان می‌داند. در این روند تقسیم‌بندی کشورها به دو دسته ظالم و مظلوم صرفاً یک تقسیم‌بندی ایدئولوژیک نیست بلکه ریشه در نگاه هستی‌شناسانه مبتنی بر تقابل جهان‌بینی توحیدی - جهان‌بینی مادی دارد (موسوی و ایمانی، ۱۳۸۴، صص. ۱۳۶-۱۳۵)؛ بنابراین امام در این باره به دنبال ایجاد تمدنی متفاوت با فرهنگ غربی بود و متذکر می‌شود: «ما تمدنی را می‌خواهیم که بر پایه شرافت و انسانیت استوار باشد و بر این پایه صلح را حفظ نماید» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۵، ص. ۳۴۰).

۶. تثبیت هویت جهان سوم‌گرایی

رمضانی بر این باور است که ایرانیان احساس می‌کنند در طول تاریخ، از سوی قدرت‌های بیگانه مورد ستم واقع شده‌اند و در حافظه جمعی ایرانیان، این دولت‌های بیگانه در قالب قدرت‌های استعماری شرق و غرب، به یک‌میزان و در دوره‌های مختلف، به‌تناوب باعث شکل‌گیری دوره‌های بغرنج در ایران شده‌اند (رمضانی، ۱۳۸۸، ص. ۱۷). با توجه به این نکته که مدل انقلاب ایران دارای ویژگی‌های خاص خود است، این انقلاب باب جدیدی از تحولات انقلابی غیرسوسیالیستی و غیرلیبرالی را ترسیم کرد. انقلاب اسلامی ایران، نخستین انقلاب معنوی و ضدمادی‌گرای عصر حاضر بود و برای دستیابی به اهداف خود، طبیعتاً مدینه فاضله اسلامی را ارائه می‌داد. تلاش برای صدور ارزش‌های انقلاب، با هدف ایجاد جامعه مطلوب، یکی از مهم‌ترین اقدامات رهبران انقلابی بود؛ رهبرانی که با پیروزی انقلاب، کار خود را تمام شده نمی‌پنداشتند و در تلاش بودند تا جامعه آرمانی مورد نظر خود را به وجود آورند. هم‌زمانی این امر با آغاز سال‌های پایانی نظام دوقطبی باعث گردید تا در این روند انقلاب اسلامی نظم موجود منطقه‌ای و جهانی را به چالش بکشد. ایران تنها کشور انقلابی سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۷۵ بود که سطحی مساوی از خصومت و تعارض نسبت به شرق و غرب را در رفتار خود نمایان می‌ساخت (متقی، ۱۳۹۷، ص. ۹۷) میشل فوکو نیز با

تأکید بر انگاره تقابل جویانه گفتمان انقلاب اسلامی را بر اساس دو «دیگری» که یکی در داخل کشور است که نظام شاهنشاهی یا پهلویسم نام دارد و دیگری در خارج از کشور که عرصه بین‌الملل و غرب سیاسی است می‌داند (خوشروازاد، ۱۳۸۵، ص. ۷۱). جمهوری اسلامی برآمده از انقلاب سال ۱۳۵۷، جهان را از دیدگاه خود تفسیر می‌نمود و خود را قطب سوم و راه حق می‌دانست. انقلاب اسلامی ضرورت شناخت انسان‌ها از طریق ارتباطات و ایجاد وحدت و مودت میان همه بشریت را مورد توجه قرار می‌دهد (دهشیری، ۱۳۷۹، ص. ۲۹۳). رهبر انقلاب گام‌های بلندی برداشت تا کشور خود را به‌عنوان مدل سوم بین‌الملل انقلاب متمایز از سایر بلوک‌های قدرتمند نظام جهانی را منعکس سازد. از طرفی روش طرح دیدگاه‌های امام، بیان ساده و همه‌کس فهم و با ویژگی ضد غربی بودن در ایران بود. با توجه به این مسیر اندیشه‌ای است که امام در طی یک سخنرانی اعلام داشت: «از همان بدو انقلاب و از قبل انقلاب که شالوده انقلاب ریخته می‌شد مسیر، مسیر انبیاء بود، مسیر راه مستقیم نه شرقی و نه غربی بود. جمهوری اسلامی بوده و تاکنون هم ملت ما به همان مسیر باقی است» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۵، ص. ۱۴۷) و درجایی دیگر اشاره می‌کند که «ما نه با امریکا کار داریم و نه با شوروی ... ما استقلال خودمان را می‌خواهیم حفظ کنیم و در دنیا زندگی کنیم و اسلام را به پیش ببریم ... و ما هم می‌خواهیم این‌طور باشیم که نه ظلم کنیم، نه زیر بار ظلم برویم» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۹، ص. ۹۴).

هدف ایشان ایجاد ساختاری یکپارچه بود تا با این امکانات معنوی که از اسلام حقیقی ناشی می‌شد، مؤمنان را قادر سازد در برابر فشارهای قدرت‌های مستکبر بایستند و موازنه قدرت بین مسلمانان و کشورهای بزرگ را اصلاح کند، پاسدار حقوق مسلمان‌ها باشد و ارزش‌های اسلامی را گسترش دهد، بی‌آنکه درصدد تغییر مرزهای موجود باشند. به نظر می‌رسد که احساسات ضد لیبرالیستی که متوجه ایالات متحده و اسرائیل است در هر یک از کشورها و در درون جنبش‌های احیاءگری و انقلاب اسلامی از آغاز احیاءگری نوین اسلامی تاکنون به‌عنوان یک خصلت ثابت باقی مانده است (باری، ۱۳۷۹، ص. ۵۳). امام معتقد بود که ایران تنها کشور اسلامی و مستقل و تنها امانت‌دار جوهر اصلی و پیام اسلام است. لذا این ویژگی وظایف خاصی بخصوص از نظر یاری دادن به دیگر کشورهای مسلمان برای دستیابی به وضعیتی مشابه، بر دوش ایران گذاشته است. ایشان خواهان وحدت تمام

ملت‌های مستضعف است. با همین برداشت از روند تحولات در دیدار با ارنستو کاردینال می‌گوید: «این‌طوری که شما می‌گویید کشور شما با ما شباهت زیادی دارد... همه باید کوشش کنیم که وحدت بین مستضعفان در هر مسلک و مذهبی که باشند، تحقق پیدا کند که اگر خدای ناخواسته، سستی پیدا شود، این دو قطب مستکبر شرق و غرب مانند سرطان همه را به هلاکت خواهند رساند» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۷، ص. ۴۲۹).

از دید ایشان رسالت اصلی انقلاب این بود که مستضعفین را بدون توجه به دین آن‌ها رهبری کند. در کنار آن، خواهان گسترش روحیه انقلابی بود. ایران می‌بایست پیشاپیش یک انقلاب جهانی ضد استکباری قرار گیرد، پیام خود را به همه‌جا پخش کند و ائتلافی مرکب از ملت‌های مستضعف تشکیل دهد؛ اما لازم بود این هدف بدون توسل به خشونت به دست آید. متقی بر این باور است که این رویکرد بر مبنای تشکیل یک امت واحد و در ادامه کاهش نفوذ قدرت‌های بزرگ در منطقه و کشورهای اسلامی صورت می‌پذیرفت (متقی و پوستین چی، ۱۳۹۰، ص. ۵۰). راه حل امام ایجاد حزبی جهانی است که معیارهای فعالیت در آن و راه رسیدن به اهداف تعیین شده با معیارهای شناخته شده و مرسوم تفاوت‌های ماهیتی دارد. بر همین اساس و با یک رویکرد جهانی و در راستای تلاش برای وحدت بین ملت‌های مسلمان و ضعیف و با محوریت مؤلفه‌های فرهنگی و ارزش‌های انسانی بر این باور است که

من امیدوارم که يك حزب به اسم «حزب مستضعفین» در تمام دنیا به وجود بیاید و همه مستضعفین با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی که سر راه مستضعفین است از میان بردارند و قیام در مقابل مستکبرین و چپاولگران شرق و غرب کنند و دیگر اجازه ندهند که مستکبرین بر مستضعفین عالم ظلم کنند و ندای اسلام را و وعده اسلام را- که حکومت مستضعفین بر مستکبرین است و «وراثت ارض» برای مستضعفین است- متحقق کنند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۹، ص. ۲۸۰).

بنابراین در چشم‌انداز امام در مسئله صدور انقلاب نیز به دنبال پی‌ریزی یک نظام متفاوت با دو قطب موجود سیاسی در جهان بود، چنان‌که می‌گوید: «ما معادله جهانی و معیارهای اجتماعی و سیاسی‌ای که تا به حال به واسطه آن تمام مسائل جهان سنجیده می‌شده است را شکسته‌ایم... از هر عادل‌ی دفاع می‌کنیم و بر هر ظالمی می‌تازیم، حال شما

اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید. ما این سنگ را بنا خواهیم گذاشت» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۱، ص ۱۶۰).

امام در ایجاد این چهارچوب جدید معیارها و ملاک‌هایی در تدوین نهایی آن مدنظر داشته است که جهان سوم‌گرایی نماد بارز سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دهه شصت به شمار می‌رود. از ملزومات جهان سوم‌گرایی ایجاد یک جبهه جدید علیه دو قطب موجود یعنی غرب و شرق به سردمداری آمریکا و شوروی بود. انقلاب اسلامی با بیان نظریه «نه شرقی و نه غربی» توانست ابر نظم جمعی مبتنی بر برابری دولت‌ها و حاکمیت‌ها و تحقق حقوق الهی و انسانی ملت‌ها در نظام بین‌الملل را رقم زند (دهشیری، ۱۳۸۲، ص ۱۲۴). به عبارت دیگر، سیاست نه شرقی و نه غربی دارای شاخص‌های هنجاری است. این رویکرد بر این باور است که ایدئولوژی بر ژئواستراتژی اولویت دارد و اصولی چون عدالت‌جویی و اخلاق‌گرایی معیار رفتار سیاست‌گذاران و مجریان سیاست خارجی است. در این بین هیچ تمایزی بین شرق و غرب وجود ندارد. [امام] خمینی همیشه کمونیزم را به عنوان یک «نیروی شیطانی» هم‌تراز امپریالیسم آمریکا دانسته است (استمپل، ۱۳۷۷، ص ۳۰۳). اگر ایالات متحده از سوی انقلابیون بنیادگرای اسلامی به عنوان «شیطان بزرگ» تقبیح شد، اتحاد شوروی «شیطان کوچک» بود (متروخین، ۱۳۷۸، ص ۲۲۵). از نظر امام فقط دولت‌های بزرگ نبودند که زمینه ایجاد یک نظام سلطه را فراهم کرده بودند، بلکه سازمان‌های بین‌المللی نیز، همه ساخته و پرداخته این قدرت‌های بزرگ بوده‌اند (نوازی، ۱۳۸۸، ص ۲۹۴). این روند و این تقسیم‌بندی از نظر مستکبرین توجیه شده و با سازمان‌ها و نهادهایی که برپا کرده‌اند این امر را قانونی و قابل قبول تلقی می‌کنند. القای فرهنگ خود از طریق این تشکیلات تربیت هزاران متخصص و کارشناس در انواع و اقسام موضوعات و مواضع یک نظام اجتماعی و اختصاص بخش مهمی از امکانات در این جهت نشان‌دهنده اهمیت ویژه‌ای است که کشورهای سلطه‌گر برای نظام سازی، قائل هستند. چنانچه ایشان تأکید می‌کند:

ازجمله نقشه‌ها ... بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غرب‌زده و شرق‌زده نمودن آنان است به‌طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله‌گاه عالم دانستند ... و غم‌انگیزتر اینکه آنان ملت‌های ستمدیده

زیر سلطه را در همه چیز عقب نگه داشته و کشورهای مصرفی بار آوردند (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، صص. ۴۱۵-۴۱۴).

به نظر امام، رواج فساد و فحشا از سوی امپریالیست‌ها برای آن است که فرهنگ استقلالی جامعه کشورهای ضعیف به فرهنگ اجنبی که ام‌الامراض است تبدیل شود و آنان را وابسته و خودباخته به خویش سازند و غرب زده یا شرق زده بار بیاورند (دهشیری، ۱۳۷۹، ص. ۲۰۹). امام ضمن تقبیح الگوهای مداخله جویانه قدرت‌های استکباری در کشورهای ضعیف و طرد اقداماتی که استقلال و اراده ملل مستضعف را خدشه‌دار می‌سازد. کشورهای ضعیف را به طغیان علیه وضع موجود فرامی‌خواند و امیدوار است پرچم توحید و عدالت الهی را در عالم بر فراز کاخ‌های سپید و سرخ مراکز ظلم و الحاد و شرک به اهتزاز درآورد (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۷، ص. ۴۸۱).

۷. نظام جهانی مطلوب و رویکرد امام خمینی

با تأکید بر اینکه مشخصه هویتی انقلاب اسلامی به هیچ وجه جنبه انفعالی ندارد و بنا بر هویت و اساس انقلابی-اسلامی خود، کنش رهبران آن در جنبه‌ای فعالانه، تجدیدنظرطلبانه و انقلابی قابل مشاهده است، چهارچوبی که رهبر انقلاب بر اساس اندیشه و عمل خود در تلاش برای پی‌ریزی و ایجاد آن بودند، ارتباط تنگاتنگی با ماهیت انقلاب و آرمان‌های آن دارد. تأکید بر آگاهی ملت‌های مستضعف نسبت به حقوق حقه خود و ضرورت قیام بر ضد مستکبران، امکان‌پذیری بقای صلح جهانی تنها در صورت نابودی و شکست قدرت‌های سلطه‌گر، تأثیرگذار نبودن عوامل جغرافیایی و فرهنگی در مرزبندی میان مستضعفان و مستکبران و تصریح بر اینکه نظام مطلوب ریشه در بازگشت به دین و حاکمیت خداوند دارد و فارغ از اندیشه‌های سکولاریستی و اومانیستی مبتنی بر لذت‌گرایی و مادی‌گرایی محض است، همچنین تأکید بر نقش‌های پیشگامانه مسلمانان در مبارزه جهانی با استکبار و حمایت از مظلومان، مهم‌ترین عناصر این چهارچوب آرمانی را تشکیل می‌دهند (محمدی، ۱۳۸۷، ص. ۲۹). صدور انقلاب اسلامی با هدف ایجاد این بنیان‌ها و تغییرات در ساختار موجود، بر اساس این خواست‌ها و آمال‌ها تئوریزه می‌شود. امام در تلاش بود تا با از بین بردن نظام سلطه موجود که در دو قطب و ساختار قدرتی شرق و غرب شکل گرفته بود و نیز از میان برداشتن

قدرت‌های استعماری با بهره‌گیری از اهرم‌ها و امکانات بی‌بدیل فرهنگی و ارزش‌مدار برخاسته از اسلام، به اتحادی از ملل مستضعف در سراسر جهان دست یابد و در این ساختار جدید، با نفی ارزش‌های مادی و غیر الهی، ارزش‌های اسلامی - انسانی را جایگزین آن سازد. از نظر تاریخی نیز شعار نه شرقی و نه غربی، در زمانی مطرح شده بود که یک نظام دوقطبی، عرصه بین‌المللی را میان بلوک شرق و غرب تقسیم کرده بود و کشورهای کوچک و متوسط برای حفظ تمامیت و منافع ملی خود چارهای جز پیوستن به یکی از این دو بلوک را نداشتند (نوازی، ۱۳۸۸، ص. ۲۸۷) با توجه به این امر، امام مسئولیت نظام اسلامی را در مبارزه با نظام سلطه و خروج از این قاعده سلطه‌گر و سلطه‌پذیر معرفی می‌کند. ایشان مهم‌ترین ویژگی نظام سلطه کنونی را ناعادلانه بودن آن می‌داند. این برداشت از نظام جهانی آمادگی نظام انقلابی و رهبران را برای عدم همراهی و آمادگی برای پذیرش هنجارهای بین‌المللی میسر می‌کند در همین راستا مقابله با دنیای غرب و شرق در رویکرد امام و تلاش برای شناساندن اسلام حقیقی حتی منجر به بازتعریف جدیدی از اسلام با دو نام اسلام حقیقی و اسلام آمریکایی در اندیشه امام می‌شود. انقلاب اسلامی درصدد نفی کامل ساختار مسلط روابط بین‌الملل و جایگزین ساختن ساختاری جدید با محوریت جهان اسلام بود، آن‌هم اسلام حقیقی که در جهت آزاد سازی دنیای اسلام از سلطه غرب گام برمی‌دارد و در مقابل اسلام آمریکایی است (فولر، ۱۳۷۷، ص. ۱۱). به تعبیر امام ارزش حیات به آزادی و استقلال است (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۶، ص. ۲۱۹).

این جهان‌بینی امام و همراه شدن با افق جهانی اسلام در ایجاد نظامی اسلامی - انسانی مسیر آینده را در تفکر رهبر انقلاب روشن می‌سازد. بر همین اساس، دین اسلام نه تنها فقط ادعای جهانی دارد، بلکه شرایط و قواعد تحقق نظام جهانی، همچون مهدویت در مذهب تشیع از پیش طراحی شده است (مظفری، ۱۳۸۶، ص. ۲۱۷) راهبرد امام در برون‌رفت از یک نظام سلطه‌ای که استعمارگران و مستکبرین آن را در جهان پی‌ریزی نموده‌اند بر این راهبرد تأکید دارد که «ما امروز می‌خواهیم که مظلوم نباشیم؛ و ظالم هم نباشیم. ما تعدی به هیچ کشوری به واسطه دستوری که به ما رسیده است از اسلام، نخواهیم کرد؛ و تجاوز به هیچ فردی نخواهیم کرد و نباید بکنیم. تجاوز به هیچ کشوری نخواهیم کرد و نباید بکنیم. لکن از تجاوز دیگران هم باید جلوگیری کنیم» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۱۴، ص. ۸۲)

اعتقاد به یک حکومت واحد جهانی تحت لوای اسلام، هدفی بود که در ساختار وزارت خارجی ایران نیز دنبال می‌شد (منصوری، ۱۳۶۶، صص. ۴۲-۳۰) این رویکرد با توجه به شخصیت کاریزماتیک امام در ساحت کلان سیاست خارجی برآمده از انقلاب جلوه پیدا کرد. خط و مشی جمهوری اسلامی در سیاست برون‌مرزی نتیجه تجربه امام از نظام حاکم بین‌المللی در عصر استعمار در ایران و کشورهای مسلمان نیز بود. به همین دلیل از همان آغاز انقلاب موضع امام در برابر دولت‌های استکباری و استعماری موضع روشن و شفاف یک پیشوای دینی مسلمان است که بر اساس قاعده «نفی سبیل» به‌هیچ‌روی اجازه اعمال نفوذ حکومت‌های استکباری را در قلمرو اسلام نمی‌دهد، بلکه با تأکید بر وحدت اسلامی در اندیشه صدور انقلاب و گفتمان ارزشی و آرمانی آن است. البته از نظر امام حیطه شمول اصل نفی سبیل محدود به ایران نیست، بلکه ایشان سلطه هر قدرتی را بر شئون سیاسی فرهنگی و اقتصادی مسلمین نفی می‌کند. تلاش برای ایجاد این ساختار جدید از منظر امام نه تنها شدنی است که حتی در مرتبه‌ای بالاتر هدف از انقلاب اسلامی و صدور انقلاب هم جایگزین کردن ارزش‌های مادی با ارزش‌های اسلامی و ساختن این مدل از جامعه الهی است؛ بنابراین منظور امام از نه شرقی نه غربی نه تنها نفی، بلکه مبارزه با نظام شرق و غرب و ارائه الگو، سبک و شیوه جدیدی از زندگی بر پایه تعالیم اسلام بوده است. برای رسیدن به این نظام ساختاری مطلوب که بسیار تقابل‌جویانه، ایدئولوژیک به نظر می‌رسد، امام تنها با صدور ارزش‌های انسانی بدون هرگونه خشونت را دنبال می‌کند. در این مسیر هیچ‌گونه مصلحت‌بینی ناشی از منافع مادی را قبول ندارد و تصریح می‌کند: «امروز خمینی آغوش و سینه خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت و برابر همه توپ‌ها و موشک‌های دشمنان باز کرده است و همچون همه عاشقان شهادت، برای درك شهادت روزشماری می‌کند. جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد» (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۸۷). جنگی که مدت زمان و پایان آن بر اساس مصلحت‌های مادی صورت نمی‌گیرد. جنگ حق و باطل که تمام شدنی نیست و معتقد است این جنگ از آدم تا خاتم زندگی وجود دارد (امام خمینی، ۱۳۸۹، ج ۲۱، ص. ۲۸۴). با توجه به این رویکرد تقابل‌جویانه که برخلاف قاعده مرسوم بدون استفاده از شیوه‌های سخت‌افزاری مورد نظر بوده، در عملی کردن آن با توجه به قابلیت‌ها و ابزارهای فرهنگی در برداشت امام تأکید ویژه‌ای داشته است.

نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی به عنوان عامل و پدیده‌ای متفاوت و البته مغایر با نظم ایجاد شده جهانی و در فضای مسلط و رسمیت یافته بین‌المللی به عنوان یک تهدید علیه این نظم معرفی گردید. تأمل در سیره نظری و عملی امام به عنوان رهبر انقلاب در سیاست خارجی بیانگر آن است که ایشان ماهیت سیاست خارجی ایران را با توجه به هویت اسلامی و باور به ساخت نظامی مطلوب در سطح جهانی تبیین نموده‌اند. در رویکرد امام، پیروزی انقلاب در ایران از اهداف اولیه و کوتاه‌مدت بود؛ بنابراین پیروزی کامل انقلاب و تکمیل آن مستلزم پیمودن راه طولانی است که به همت و اتکال به خداوند میسر خواهد بود. در انقلاب اسلامی به دلیل عدم مقبولیت نظم نوین جهانی در گفتمان انقلابی، ایجاد نظم جایگزین مبتنی بر آموزه‌های انقلاب به صورت آرمانی انقلابی در آمد. تحولات بعد از پیروزی انقلاب ساختار انقلابی را به این روند تقابل جویانه در عرصه اندیشه و عمل شتاب بیشتری بخشیدند. امام از طریق نفی دوگانه الگوی آمریکایی به علت کیش منفعت و شهوت و الگوی مارکسیست به علت الحاد رسمی که در شعار نه شرقی و نه غربی تبلور می‌یافت سنت عدم تعهد خود را که اختصاص به تعداد زیادی از ملل جوان داشت تجدید نمود. این برداشت و انگاره‌ای بود که امام مسیر ویژه و در جبهه‌ای متمایز و البته مقابل با تفکرات مرسوم ترسیم نمود همان‌گونه که اشاره بر این هویت جداگانه را در ترسیم حق و باطل مورد تأکید قرار داده است. در این راستا، تأکید بر مفاهیم مشترک فرهنگی و مذهبی برای ایجاد جبهه‌ای نوین و متمایز به عنوان راهبرد و رویکرد رهبر انقلاب تئوریزه گردید. در چشم‌انداز امام مسائل بین‌المللی همچون صدور انقلاب، دفاع از آرمان‌های فلسطین و وحدت بین ملت‌های ستمدیده به دنبال پی‌ریزی یک نظام متفاوت با دو قطب موجود سیاسی در جهان بوده است.

منابع

- آقایی، داوود و رسولی نژاد، الهام (۱۳۸۹). بررسی نقش و جایگاه سیاست خارجی در روابط بین‌الملل. سیاست، ۴۰(۳)، ۲۰۹-۲۲۶. https://jpmq.ut.ac.ir/article_29570.html
- استمپل جان. دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران. ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۹). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، منصور (۱۳۸۵). دموکراسی در اندیشه سیاسی امام خمینی. پژوهشنامه متین، ۸(۳۲)، ۲۲-۱. https://matin.ri-khomeini.ac.ir/article_65418.html
- بیژنی، علی و یوسف پور، احمد (۱۳۹۹). انقلاب اسلامی ایران، نقشه راه جهان‌گرایی در اندیشه سیاسی امام خمینی. جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، ۱(۱)، ۲۶-۱. https://www.psirj.ir/article_144905.html
- خوشروزاد جعفر (۱۳۸۵). میشل فوکو و انقلاب اسلامی رهیافت پسامدرنیستی از منظر تحلیل گفتمان. پژوهشنامه متین، ۸(۳۱-۳۲)، ۵۹-۸۹. https://matin.ri-khomeini.ac.ir/article_65423.html
- دارا، جلیل و بابایی، محمود. (۱۳۹۸). تبیین عینی مفهوم استکبار در اندیشه سیاسی امام خمینی در بررسی رابطه ایران و آمریکا. نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، ۹(۲)، ۳۷-۵۹. <https://doi.org/10.22059/jstmt.2020.271617.1242>
- دفونزو، جیمز (۱۳۷۹). انقلاب اسلامی ایران، از چشم‌انداز نظریه. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، (باز).
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۸۲). تأثیرات فرهنگی انقلاب اسلامی بر روابط بین‌الملل، اندیشه انقلاب اسلامی، (۷ و ۸)، ۶-۱۸. <http://noo.rs/SsQqx>
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۹). تأملی بر سیاست خارجی و دفاعی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- رمضان‌نای، روح‌الله (۱۳۸۸). درک سیاست خارجی ایران. فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، ۱(۱)، ۲۰-۱۱. https://frqjournal.csr.ir/article_123483.html

- صلح میرزایی، سعید (۱۴۰۱). فلسطین از منظر آیت‌الله خامنه‌ای. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.

- احمدی طباطبایی، سید محمدرضا و پروانه، محمود (۱۳۹۰). نسبت منافع ملی و مسئولیت‌های فراملی نظام ج.ا. ایران در اندیشه سیاسی امام خمینی، مطالعات انقلاب اسلامی، ۲۵، ۱۵۳-۱۸۲. <http://noo.rs/PjV17>

- کریمی والا، محمدرضا (۱۳۹۲). جستاری بر دموکراسی غربی با تأکید بر اندیشه سیاسی امام خمینی. پژوهش‌های انقلاب اسلامی، (۴)، ۵۱-۷۶. <http://noo.rs/BylOV>

- گریفیس، مارتین (۱۳۸۸). پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.

- فرزندی اردکانی، عباسعلی (۱۳۸۶). مبانی صدور انقلاب اسلامی (چرایی، اهمیت و ضرورت صدور انقلاب). پژوهشنامه متین، ۹ (۳۶)، ۹۷-۱۱۷.

https://matin.ri-khomeini.ac.ir/article_65255.html

- لوفور، ماکسیم (۱۳۸۴). قرن زیاده‌روی‌ها. ترجمه عباس صفریان، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

- متروخین، اندرو. واسیلی (۱۳۷۸). اسناد متروخین ک. گ. ب و جهان. ترجمه فریدون دولتشاهی، تهران: اطلاعات.

- متقی، ابراهیم و پوستین چی، زهره (۱۳۹۰). الگو و روند در سیاست خارجی ایران. قم: دانشگاه مفید.

- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۷). از گفتمان انقلاب اسلامی تا گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی، سیاست خارجی، ۳۲ (۴)، ۴۳-۶۴. <http://noo.rs/ZunQE>

- متقی، ابراهیم (۱۳۸۹). شاخص‌ها و کارکرد سیاست خارجی تعامل ضد نظام سلطه. راهبرد دفاعی، ۸ (۳۰)، ۱۷۹-۲۱۰. <https://www.sid.ir/paper/194440/fa>

- متقی، ابراهیم (۱۳۹۷). عمل‌گرایی راهبردی در اندیشه سیاسی امام خمینی. اندیشه سیاسی در اسلام، ۵ (۱۵)، ۸۱-۱۰۲.

https://andishehsiyasi.ri-khomeini.ac.ir/article_66124.html

- محمدی، منوچهر (۱۳۸۷). آمریکا در نگاه رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مظفری، آیت (۱۳۸۶). شیعه و جهان فردا. قم: زمزم هدایت.
- منصوری، جواد (۱۳۶۶). فرهنگ استقلال. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- موسوی، سید صدرالدین و ایمانی، علی (۱۳۸۴). رویکرد فلسفی در اندیشه سیاست خارجی امام خمینی. پژوهشنامه متین، ۷ (۲۶)، ۱۵۶-۱۳۱.
- https://matin.ri-khomeini.ac.ir/?_action=article&kw=43024&_kw
- میلانی، محسن (۱۳۸۱). شکل گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی. ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- نصرت پناه، محمدصادق و بخشی، مسعود (۱۳۹۹). استکبارستیزی در اندیشه سیاسی امام خمینی؛ با تکیه بر مفهوم شناسی استکبار در تفسیر المیزان. دانش سیاسی، ۱۶ (۲)، ۶۹۶-۶۷۱.
- <https://sid.ir/paper/1011918/fa>
- نوازنی، بهرام (۱۳۸۸). صدور انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و پیامدهای بین‌المللی. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶). نظریه برخورد تمدن‌ها. ترجمه مجتبی امیری، تهران: وزارت امور خارجه.
- Adler, Emanuel. (2005). *Communitarian International Relations: The Epistemic Foundations of International Relations*. London: Routledge.
- Hopf, T.(2002). *Sosial Construction in international politics: Idendites and foreion Polices*. London: Cornell University press.
- martin, V.(2003). *Creatingan Islamic state,Khomeni and the making of a new Iran.* , London,I.B.Tauris
- Porcel, G. (2001). *Thus spoke Franco: The place of history in the making of foreign policy*. In Y. Lapid & F. Kratochwil (Eds.), *The return of culture and identity in IR theory* (pp. xx-xx). Lynne Rienner Publishers.
- Wendt. A.(1994). *Constructing international politics. International security*. 20(1), 71-81.<https://doi.org/10.2307/2539217>



The Capacity of Iranian Culture and Its Relation to Peace and the Goal of Development: A Review of Cultural Policy Approaches in the Islamic Republic

Abdolrahman Hasanifar*¹ | Majid Abbaszade Marzbali²

1. Associate Professor of Political History, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.
2. PhD in political Science, , Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran.

Abstract	Article Info
Achieving peace has always been one of the most fundamental aspirations and objectives of human societies throughout history. However, with the increasing prominence of goals related to collective human life, attention to the concept of peace—both domestically and internationally—has gained greater significance. Moving toward peace requires the establishment, expansion, and deepening of peaceful thought and practice. Given the extensive power, reach, and influence of the state, a substantial part of the responsibility for realizing peace rests upon it. One of the key mechanisms available to the state is the adoption of appropriate cultural policies, which can draw upon the historical capacities of Iranian culture and its shared cultural elements. Accordingly, this article asks how Iranian culture can contribute to enhancing peace in contemporary Iran, and what imperatives this cultural foundation places before the Islamic Republic in the realm of cultural policy. The article argues that Iranian culture—rooted in peaceoriented foundations that have historically fostered empathy, cooperation, consensus, and national cohesion—can likewise support the establishment, expansion, and deepening of peace under current conditions. Within this framework, the essential task before the government is to adopt a realistic, diagnostic, and contextsensitive approach that enables a precise understanding of this cultural capacity and its effective application in practice. Such an approach would strengthen peace among publicsphere actors and the broader population, thereby facilitating the country's progress toward goals such as development. The research method employed is descriptiveanalytical.	Article type: Research Received: December 10, 2025 Received in revised from: January 6, 2026 Accepted: January 24, 2026 Published online: June 20, 2026 Keywords: Peace; Iranian Culture; Islamic Republic Government; Cultural Policy; Iranian History.. *Corresponding author: hasanifar@yahoo.com 

ظرفیت فرهنگ ایرانی و نسبت آن با صلح و هدف توسعه؛ نگاهی به رویکرد سیاست فرهنگی در دوره جمهوری اسلامی)

عبدالرحمن حسینی فر*^۱ | مجید عباسزاده مرزبالی^۲

۱. دانشیار تاریخ سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.
۲. دکتری علوم سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

چکیده

اطلاعات مقاله

دستیابی به «صلح» همواره از مهم‌ترین خواسته‌ها و اهداف جوامع بشری در طول تاریخ بوده است، اما امروزه با برجسته شدن اهداف مرتبط با زیست جمعی انسان‌ها، توجه به مقوله صلح در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی اهمیت بیشتری یافته است؛ زیرا قرار گرفتن در این مسیر مستلزم برقراری، گسترش و تعمیق اندیشه و عمل صلح است. از آنجاکه نهاد دولت از قدرت، گستره و تأثیرگذاری زیادی برخوردار است، بخش مهمی از مسئولیت تحقق صلح بر عهده آن قرار دارد. یکی از سازوکارهای این نهاد، سیاست‌گذاری مناسب است که می‌تواند با توجه به ظرفیت تاریخی فرهنگ و بهره‌گیری از عناصر مشترک فرهنگی ایرانی صورت گیرد. براین اساس، پرسش مقاله این است که فرهنگ ایرانی چگونه می‌تواند به ارتقای صلح در ایران امروز کمک کند و با توجه به این فرهنگ، ضرورت‌های پیش روی حکومت جمهوری اسلامی در حوزه سیاست فرهنگی چیست. فرضیه مقاله آن است که فرهنگ ایرانی، با برخورداری از بن‌مایه‌های صلح‌محور که در طول تاریخ به ایجاد همدلی، همکاری، وفاق و انسجام ملی کمک کرده‌اند، می‌تواند در شرایط کنونی نیز به برقراری، گسترش و تعمیق صلح یاری رساند. در این چهارچوب، ضرورت پیش روی حکومت آن است که با اتخاذ رویکردی واقع‌بینانه، آسیب‌شناسانه و موقعیت‌مند، به شناخت دقیق این ظرفیت فرهنگی و بهره‌گیری مناسب از آن در عرصه عمل بپردازد تا صلح در میان کنشگران حوزه عمومی و توده مردم تقویت شده و مسیر دستیابی کشور به اهدافی همچون توسعه نیز تسهیل شود. روش مقاله نیز توصیفی - تحلیلی است.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

صفحات: ۵۷-۸۲

کلیدواژه‌ها:

صلح، فرهنگ ایرانی، حکومت جمهوری اسلامی، سیاست فرهنگی، تاریخ ایران.

* نویسنده مسئول:

hassanifar@yahoo.com



استناد: حسینی فر، عبدالرحمن و عباسزاده مرزبالی، مجید (۱۴۰۵). ظرفیت فرهنگ ایرانی و نسبت آن با صلح و هدف توسعه؛ نگاهی به رویکرد سیاست فرهنگی در دوره جمهوری اسلامی. *دوفصلنامه تاریخنامه انقلاب*، ۸ (۱)، ۵۷-۸۲.

<https://doi.org/10.22034/te.2026.565408.1288>

مقدمه

صلح به عنوان پدیده‌ای اجتماعی از جمله مفاهیم پیچیده عصر کنونی محسوب می‌شود. این مفهوم از دیرباز از دغدغه‌های مهم و اصلی جوامع به‌ویژه جوامع چندقومی بوده است (مقصودی، الف ۱۴۰۱، ص. ۶۱)، اما با اهمیت پیدا کردن موضوع صلح و تولید و گسترش اندیشه صلح و توجه ویژه به نتایج مثبت آن و تمرکز همه‌جانبه بر ابعاد متفاوت خشونت و منازعه - به‌ویژه در درون کشورها - در دوره معاصر، توجه به صلح و تلاش برای استقرار آن را به امری ضروری و به‌نوعی اجتناب‌ناپذیر تبدیل کرده است.

دستیابی به «صلح» همواره از مهم‌ترین خواسته‌های جوامع بشری بوده و امروزه که اهدافی چون «توسعه» از مهم‌ترین موضوعات «زیست جمعی» محسوب می‌شوند، توجه به مقوله صلح، اهمیت بیشتری پیدا کرده است؛ چراکه «توسعه»، مستلزم برقراری صلح و تعامل مسالمت‌آمیز بین انسان‌ها و گروه‌های سیاسی و اجتماعی در دو سطح داخلی و خارجی است. امروزه یکی از موضوعات مهم برای بسیاری از جوامعی که در آغاز یا میانه راه توسعه هستند، نزاع‌ها، کشمکش‌ها، درگیری‌ها و در مجموع شیوه حذفی میان آن‌هاست که به عنوان مانعی اصلی در مسیر توسعه این جوامع است. این کشاکش‌ها نشان‌دهنده وضعیت غیر صلح‌آمیز این جوامع است. سخن این است که انسان‌ها در فضایی صلح‌آمیز و مسالمت‌جویانه با پذیرش و تحمل یکدیگر، آن گونه که هستند و مبادله خودجوش و آزادانه منابع، امکانات و سرمایه‌های خود می‌توانند زمینه‌ساز توسعه شوند (مقصودی، ۱۴۰۰، صص. ۱۸۸، ۱۹۲؛ موثقی، ۱۳۸۶، ص. ۱۹۲). براین اساس، «با توجه به اثرات مخرب منازعه به عنوان عاملی بر سرخوردگی، بی‌اعتمادی، نگرانی، افسردگی و اختلال رفتار در افراد جامعه، صلح یکی از مهم‌ترین ضرورت‌های جوامع امروز و آرمان جهانی به حساب می‌آید» (میر کوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲، ص. ۲۱).

به‌طورکلی اگرچه همه اعضای جامعه و نهادهای مستقر در آن و حتی بازیگران فراملی غیردولتی بنا به جایگاه و موقعیت خود، در استقرار صلح، وظیفه و مسئولیتی بر عهده دارند، اما کماکان این دولت‌ها هستند که بنا بر مسئولیت مشترک اجتماعی خود و مسئولیت‌های ذاتی ناشی از زمامداری و پاسخگویی در قبال آن و همچنین نقشی که به عنوان بزرگ‌ترین نهاد و همچنین نهاد بی‌طرف حاکم در جامعه برای تأمین

امنیت دارند، نقش اصلی را در هر جامعه‌ای برای برقراری صلح میان اقشار، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی مختلف در جامعه بر عهده دارند (مقصودی، الف ۱۴۰۱، صص ۷۲، ۶۲). به عبارتی، «دولت هنوز هم مهم‌ترین بازیگر سیاسی و مهم‌ترین عامل تخصیص آمرانه ارزش‌ها در جامعه است» (دلآوری، ۱۳۸۷، ص ۶۴)؛ از این رو دولت، نقشی اساسی در برقراری صلح در جامعه ایفا می‌کند.

یکی از سازوکارهایی که دولت می‌تواند از طریق آن صلح را در جامعه محقق نماید، «سیاست‌گذاری در حوزه‌ی فرهنگ» است. در واقع، به منظور تحقق صلح در جامعه، بهره‌گیری مناسب دولت از عناصر و ذخایر مشترک فرهنگی جامعه، امری ضروری است و تا زمانی که این امر محقق نشود، صلح ایجاد نخواهد شد؛ زیرا فرهنگ عمومی و ملی، متغیری محوری در تعریف ارزش‌ها و هنجارهای جمعی اعضای جامعه محسوب می‌شود و با بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های آن می‌توان «وفاق اجتماعی»، «همدلی»، «همکاری» و «صلح» را در جامعه برقرار نمود. سیاست‌گذاری فرهنگی، مجموعه تدابیر و برنامه‌هایی است که دولت برای مدیریت حوزه فرهنگ یا ایجاد تغییر در محتوای آن اعمال می‌کند. از دیدگاه این مقاله، تنها «سیاست فرهنگی واقع‌گرا» می‌تواند به تحقق صلح در جامعه کمک نماید.

با توجه به آنچه بیان شد، ایران امروز نیز برای دستیابی به توسعه نیازمند برقراری و گسترش صلح در جامعه به‌ویژه در سطح کنشگران حوزه عمومی و نخبگان است. برخی معتقدند که «از حدود دویست سال پیش تاکنون توسعه، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های سرآمدان جامعه ایران بوده است؛ اما نکته اینجاست که علی‌رغم این موضوع، کشور ایران هنوز به توسعه دست نیافته است» (شیخزاده، ۱۳۸۵، ص ۹). که البته بحث ترقی و تجدد در یک معنا، «توسعه» تعبیر می‌شود و در معنای دیگر، همان «تجددخواهی» است که امری کلی‌تر از توسعه است و از لحاظ تاریخی در جامعه ایرانی در تاریخ معاصر، اول تجددخواهی مطرح شد که منجر به مشروطیت شد و در مرحله بعد منجر به حرکت در مسیر توسعه البته از نوع آمرانه آن شد. در پیشرفت نکردن، عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی جامعه ایران، از زمان مطرح شدن بحث عقب‌ماندگی در تاریخ معاصر، یعنی بعد از جنگ‌های ایران و روس، علل مختلفی نقش داشته‌اند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، فضای منازعه‌آمیز و غیر صلح‌آمیز

حاکم بر روابط و رقابت میان افراد و گروه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی در کشور و علی‌الخصوص فرهنگ سیاسی حذفی است. برخی معتقدند «شاید در هیچ دوره‌ای از زیست سیاسی - اجتماعی کشور، مانند امروز، ضرورت کاربست سیاست صلح و دوستی به یک نیاز و الزام سیاسی - اجتماعی تبدیل نشده باشد. ادبیات رایج و برخی سیاست‌های اعلامی و اعمالی، گویای فضای دشمنی، ستیزه و خشونت‌ورزی از سطوح خیابانی تا عرصه نخبگی و حتی در بین جناح‌ها و نهادهای سیاسی است که در تأثیر و تأثر با وضعیت نامناسب اقتصادی، تحمل‌ناپذیری را به‌عنوان وجه غالب مناسبات سیاسی - اجتماعی در تمام سطوح رقم زده است» (مقصودی، ۱۴۰۰، ص. ۲۱۲؛ همچنین ر.ک. به: رجایی و جوادی ارجمند، ۱۳۹۸؛ نیاکوئی، ۱۳۹۳) و این یک مسئله مهم است. چراکه وضعیت مذکور، تلاش برای برقراری و گسترش صلح در ایران را ضروری کرده است. به اعتقاد مقاله، عنصر «فرهنگ ایرانی» یکی از عواملی است که می‌تواند به برقراری و گسترش صلح در جامعه ایران کمک نماید؛ «سیاست صلح و دوستی جزئی از فرهنگ بارور ایرانی است که در شرایط کنونی دچار انزوای مفرط و فرودستی گفتمانی و شاید به عبارتی حذف شده است» (مقصودی، ۱۴۰۰، ص. ۲۱۲)؛ اما جمهوری اسلامی در طول حیات خود، در تلاش برای ایجاد تحول در ساختار فرهنگی کشور نسبت به دوره پهلوی برآمده و رکن اصلی سیاست فرهنگی‌اش را بُعد اسلامی - شیعی فرهنگ ایرانی در نظر گرفته است. این رویکرد، موجب شده تا در این دوره از ظرفیت‌های فرهنگ تاریخی و ملی ایران برای برقراری صلح و مسیر مناسب حرکت عمومی اجتماعی در کشور به نحو مطلوبی استفاده نشود. در صورتی که درست آن است که فرهنگ ایرانی به دور از رویکرد تقلیل‌گرایانه و گزینشی و با در نظر گرفتن تمامی ارکان و عناصر آن مورد توجه قرار گیرد. براین‌اساس، با توجه به نقش انکارناپذیر فرهنگ ایرانی در روند تحولات سیاسی - اجتماعی کشور در طول تاریخ، این حکومت می‌بایست قصد و همت خود را معطوف به این مسئله نماید که از طریق سیاست‌گذاری واقع‌گرایانه در فرهنگ ایرانی و بهره‌گیری از عناصر جامع آن، چگونه می‌تواند صلح و صلح‌طلبی و همزیستی مسالمت‌آمیز را در سطح کنشگران حوزه عمومی، نخبگان و توده مردم، حاکم کرده و بدین‌وسیله مسیر دستیابی کشور به اهداف مهمی چون «توسعه» را تسهیل نماید.

در مجموع، سؤال مقاله این است که فرهنگ ایرانی از چه ظرفیتی در حوزه صلح و همکاری برخوردار است که می‌تواند جامعه را به سمت هدفی چون «توسعه» هدایت کند و در این زمینه، سیاست‌گذاری و رویکرد حکومت جمهوری اسلامی به چه صورت است و چگونه باید عمل کند تا از ظرفیت حداکثری فرهنگ تاریخی ایران استفاده مناسب نماید.

۱. پیشینه پژوهش

در رابطه با پیشینه پژوهش باید گفت در بررسی‌های صورت گرفته، پژوهشی مشاهده نشده است که همانند مقاله حاضر به بررسی موضوع پژوهش پرداخته باشد، بلکه تحقیقاتی وجود دارند که تنها به قسمتی از موضوع پرداخته‌اند. در اینجا برای نمونه می‌توان به پژوهش‌های زیر اشاره کرد:

محمود آقاخانی بیژنی و محسن محمدی فشارکی در مقاله «تحلیل کارکردهای اجتماعی آیین‌ها و جشن‌ها در شاهنامه بر اساس نظریه امیل دورکیم» (۱۳۹۹)، با بررسی آیین‌های پذیره مهمان، سوگواری، بارخواهی شاه و جشن‌های سده، نوروز و مهرگان، به این جمع‌بندی می‌رسند که آیین‌ها و جشن‌های مذکور از کارکرد اجتماعی وحدت‌آفرین در جامعه ایرانی برخوردار هستند.

داود غرایاق زندگی و سویل ماکویی در مقاله‌شان با عنوان «بنیان‌های طبیعی صلح و دوستی در آیین نوروز» (۱۳۹۸)، به این نتیجه دست یافته‌اند که بنیان‌های طبیعی آیین نوروز به عنوان یکی از آیین‌های سنتی ایرانیان، زمینه‌ساز صلح و دوستی در رابطه میان انسان و طبیعت و انسان با انسان است. از نظر آنان، در این بنیان‌های نوروز، امکان پذیرش، فراوان بوده و از نگاه خاص گرایانه‌ای که مانع همزیستی و دوستی میان ایرانیان و غیر ایرانیان باشد، برخوردار نیست.

کیومرث مولادوست و همکارانش در مقاله «کارکردهای جامعه‌شناختی آیین‌های ایرانی در صلح و امنیت منطقه» (۱۴۰۲)، به این نتیجه رسیده‌اند که برخی از آیین‌های ایرانی، علاوه بر کمک به تقویت همبستگی در ایران، در کشورهای دیگر نیز دارای کارکرد صلح و دوستی می‌باشند. از دیدگاه آن‌ها، آیین‌های فراگیر ایرانی می‌توانند امنیت، صلح و دوستی را در منطقه پیرامونی ایران به همراه داشته باشند.

امیر هوشنگ میر کوشش و شهرزاد نوری صفا در مقاله «هستی‌شناسی صلح بین‌الملل در بستر فرهنگ مدارا و صلح ایرانی» (۱۳۹۲)، به بررسی جایگاه صلح و مدارا در فرهنگ و ادب ایران پرداخته و با واکاوی و بررسی آثار منظوم و منثور ادیبان، شاعران و دانشمندان ایرانی در سده‌های گذشته، گستره درک و جهان‌بینی آن‌ها از فرهنگ صلح و مدارا فراتر از نژاد، ملیت و مذهب را نشان دادند و به این نتیجه دست یافتند که صلح و مدارا جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ و ادب ایران‌زمین دارد.

به‌طور کلی تفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های ذکرشده در این است که این مقاله، از یک‌سو، به چگونگی رابطه فرهنگ غنی ایرانی و مقوله صلح و ظرفیت‌های این فرهنگ در کمک به تحقق و گسترش صلح و صلح‌طلبی توجه دارد و از سوی دیگر، به بررسی رویکرد حکومت جمهوری اسلامی ایران نسبت به عنصر فرهنگ ایرانی پرداخته و راهکارهایی نیز به سیاست‌گذاران فرهنگی این نظام سیاسی به‌منظور بهره‌گیری مطلوب‌تر و منطقی‌تر آنان از ذخایر فرهنگ مذکور جهت تحقق صلح در ایران امروز ارائه می‌دهد.

۲. چهارچوب مفهومی و نظری

۲-۱. چیستی صلح

صلح یکی از آرمانی‌ترین و ضروری‌ترین نیازها و خواسته‌های بشر در طول حیات اجتماعی و سیاسی اوست که تاکنون علی‌رغم تلاش‌های فراوان، به‌طور کامل تحقق نیافته است (زارعی، ۱۳۹۷، ص. ۶۷۲؛ متقی و دیگران، ۱۳۹۷، ص. ۱۳۶). صلح در لغت به معنای سازش کردن و آشتی و تراضی میان متنازعین است (متقی و دیگران، ۱۳۹۷، ص. ۱۳۵). در اصطلاح عام و کلی، مفهوم صلح به معنای کلاسیک، رایج و حداقلی‌اش یعنی فقدان یا نبود جنگ و خشونت و منازعه آشکار در سطوح داخلی و بین‌المللی است (جمشیدی، ۱۳۹۶، ص. ۴). این تعریف از صلح را بسیاری از صاحب‌نظران در دهه‌های اخیر، ناکامل، تقلیل‌گرایانه و سنتی ارزیابی می‌کنند و بر آن نام صلح منفی می‌نهند. در تعاریف جدید از صلح به‌مثابه صلح مثبت این مفهوم با آموزه‌هایی نظیر عدالت، حکمرانی خوب، رعایت حقوق بشر و دموکراسی، امیدواری نسبت به آینده، [آرامش و امنیت] و ... عجین و همبسته است. هدف صلح مثبت، ایجاد انسان‌ها، جامعه و نهادهایی سرزنده و امیدوار است (مقصودی، ۱۴۰۱، ص. ۸۹).

امروزه در قاموس سیاسی سه تعبیر از صلح مطرح است: ۱. صلح در مقابل جنگ، یا صلح به معنای نبود جنگ که تعریفی سلبی و حداقلی است. در این تعریف، صلح، مکانیسم و ابزاری سازنده است که می‌تواند به حل منازعات کمک کند. ۲. صلح به معنای نفی زور و خشونت برای رسیدن به امنیت که این معنا، حد واسطی میان دو معنای قبلی است. ۳. صلح به معنای وجود امنیت و آرامش یا حالتی که در آن مسئله تهدید بالقوه و بالفعل وجود ندارد. این تعریف از صلح، مثبت و حداکثری است. در این تعریف، صلح، مفهومی انسانی و عام دارد (جمشیدی، ۱۳۹۶، ص. ۵). از این میان، تعبیر سوم از صلح، مدنظر مقاله حاضر است.

در مجموع، صلح به معنی عدم خشونت و ستیزه در فرایندهای سیاسی و اجتماعی و پذیرش رقابت بر اساس رأی دادن، تعامل و گفتگو است (Scott & Galtung, 2008, p. 23). به عبارتی دیگر، جانمایه و جهت‌گیری اصلی صلح و کنشگران آن را می‌توان ترویج عفو و بخشش، گذشت و ایثار، گفتگو، مذاکره و چانه‌زنی، آشتی و سازش، رضایت، نرمش و دوستی و نهایتاً مصالحه برشمرد (مقصودی، ۱۴۰۱، ص. ۸۹). نکته مهم در اینجا اینکه این شاخصه‌ها تنها در ساختار سیاسی دموکراتیک محقق خواهند شد.

۲-۲. چیستی فرهنگ

فرهنگ، مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، احساسات، رفتارها، نهادها، رسم و رسوم و عادات، تربیت، فلسفه و هنر، ابداعات و اختراعات است که بین یکایک افراد ملت، مشترک بوده و به مثابه میراث تاریخی به واسطه یادگیری و عادت، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد. فرهنگ نوع جهان‌بینی، کنش و روابط میان افراد و گروه‌ها را در جامعه، مشخص و تنظیم می‌کند (ازغندی، ۱۳۸۵، ص. ۷۳؛ Parekh, 2005, p. 143). از نگاه جامعه‌شناسانی نظیر امیل دورکیم، فرهنگ عنصر واضح ساختار اجتماعی و اصل تنظیم‌کننده کنش اجتماعی است که به آن شکل و جهت می‌بخشد (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱، ص. ۶۲). فرهنگ، دارای طرح‌های مشترکی برای زندگی است، مدل‌های مشترکی که مردم در اذهان خود برای درک، ارتباط برقرار کردن و تفسیر جهان در رابطه با آنان دارند (موثقی، ۱۳۸۶، ص. ۲۰۵).

فرهنگ را می‌توان به دو جنبه مادی و غیرمادی (معنوی) تقسیم نمود: بُعد مادی فرهنگ، شامل اشیای قابل لمس همچون خانه، وسایل زندگی، ابزارها و ادوات مختلف و نیز تکنولوژی و صنایع فرهنگی و ... است. بُعد معنوی آن، شامل عناصری چون هنر، زبان، ادبیات، فلسفه، افکار و عقاید، باورها، سنت‌ها و ... است. نکته اینکه ابعاد مادی و غیرمادی فرهنگ به یک نسبت رشد نمی‌کنند، بلکه معمولاً بُعد مادی سریع‌تر دچار تغییر و دگرگونی می‌شود (صالحی امیری، ۱۴۰۱، ص. ۷۱).

مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ در منابع متفاوت ۱. وحدت‌آفرینی، ۲. آموختنی بودن، ۳. تمایز بخشی، ۴. دگرگونی‌پذیری، ۵. هویت‌بخشی آمده است (ر.ک. به: آزاد ارمکی و منوری، ۱۳۸۹، صص. ۵۹-۵۵؛ سلیمانی و دیگران، ۱۴۰۱، ص. ۱۱۲؛ صالحی امیری، ۱۴۰۱، صص. ۶۸-۶۹).

روی هم‌رفته می‌توان گفت، جامعه از طریق جستجوی فرهنگ، بازشناخته می‌شود؛ شخصیت می‌گیرد و درک معنای جدید از حقیقت را بازمی‌نماید و مفهوم هویت فرهنگی را خلق می‌کند. هویت فرهنگی، نمادهای آشکار و پنهانی است که افراد سعی می‌کنند با حفظ و نمایاندن آن‌ها خود را از سایر جوامع بازشناسند. این هویت، مهم‌ترین عامل وحدت قلبی یک جامعه است (سلیمانی و دیگران، ۱۴۰۱، ص. ۱۱۷).

۲-۳. رابطه فرهنگ و صلح

صلح و نبود خشونت از درون انسان شروع می‌شود و محرکه‌های بیرونی جنبه تسهیل‌کننده و ثانوی دارد. اگر انسان از غریزه و عقل ابزاری عبور کند و در تکامل نفسانی و عقلانی خود به عقل فلسفی و عشق نسبت به جهان رسیده باشد، آنگاه در رابطه افقی با دیگران قرار می‌گیرد و برابری همگان در برابر قانون و دموکراسی دوام و قوام پیدا می‌کند. در این صورت دیگر جایی برای خشونت و منازعه باقی نمی‌ماند و زمینه برای تساهل و صلح فراهم می‌شود. عوامل و محرکه‌های بیرونی و ساختاری در ایجاد فضای صلح و مسالمت یا خشونت و منازعه جویی نقش مهمی دارند (موثقی، ۱۴۰۰، ص. ۶۲۶) که ساختار فرهنگی حاکم بر جامعه از مهم‌ترین آن‌هاست.

صلح و مدارای عمومی نیازمند الگو و قواعد رفتاری عمومی و مشترک صلح گراست. به عبارتی دیگر، «آنچه در برقراری و گسترش صلح در یک جامعه نقش دارد، وجود فرهنگ صلح طلب در آن جامعه است. فرهنگ صلح شامل اجزای اجتماعی یعنی ارزش‌ها، نظام عقاید و ایدئولوژی؛ فلسفه، فرضیات؛ نرم‌های اجتماعی و ... است که در زندگی روزمره به کار می‌رود. فرهنگ برخوردار از ویژگی‌های تعاملی، همکاری جویانه و جمع‌گرا، مستعد صلح‌طلبی است. درواقع از فرایند کنش‌های پیوسته و مثبت است که دوستی، همسازی، آشتی و صلح حاصل می‌شود» (ماکویی، ۱۳۹۵، ص. ۸۰). به‌طورکلی، هرچه عناصر یک فرهنگ بر وجه‌رهایی از ترس تأکید بیشتری داشته باشد، بن‌مایه صلح و دوستی در آن بیشتر نمایان خواهد شد (ماکویی، ۱۳۹۵، ص. ۸۲). در مجموع، قداست و برتری اصول عام و مشترک نسبت به اصول خاص، موجب تقویت وحدت نمادین و مفاهیم فرهنگی در سطح جامعه می‌شود. افزون‌براین، چنین برتری‌ای به تقویت احساس تعلق اجتماعی کمک می‌کند و بدین‌ترتیب هویت ملی را در جایگاهی فراتر از سایر هویت‌های جمعی قرار می‌دهد. در این صورت، تعهد عمومی اعضای جامعه هم تقویت و هم تعمیم می‌یابد. این امر نیز به نوبه خود به گسترش فرهنگ پیوند و افزایش اعتماد میان افراد و گروه‌ها کمک کرده و در نتیجه، زمینه تحقق صلح در جامعه را فراهم می‌سازد (قاسمی، ۱۳۹۲، ص. ۱۷۰؛ Parekh, 2008, p. 59).

۴-۲. نسبت دولت با صلح

نسبت سیاست و فرهنگ یا دولت و صلح یکی از دغدغه‌های محوری فلاسفه و اندیشمندان علوم انسانی بوده و هست. تأمل در آثار اندیشمندان برجسته این حوزه نشان می‌دهد که نه همه آن‌ها برداشت مشابهی از این نسبت داشته‌اند و نه اتفاق نظری درباره تقدم و تأخر این تأثیر و تأثر متقابل در میان آن‌ها وجود دارد (افتخاری و باباخانی، ۱۳۹۵، ص. ۵۷). براین اساس، از گذشته تا به امروز همواره نوعی چالش نظری در مورد امکان‌پذیری سیاست‌گذاری فرهنگی وجود داشته و دارد؛ عده‌ای مخالف این موضوع، گروهی موافق آن و طیفی دیگر، دارای رویکرد بینابین می‌باشند که مقاله حاضر با رویکرد آخر همسو است. «دیدگاه بینابین» اگرچه معتقد به عدم دخالت و برنامه‌ریزی در حوزه نظام‌های ارزشی و اعتقادی

فرهنگ‌هاست، اما برنامه‌ریزی برای تولید، توزیع و مصرف کالاهای فرهنگی را عقلانی و موجه می‌داند (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱، ص. ۷۲) و این رویکرد را در پرتو اندیشه‌ورزی و توجه به افکار مفید در حوزه عمومی دنبال می‌کند.

«سیاست‌گذاری فرهنگی» نیز مجموعه‌ای از تصمیمات کلان و چهارچوب‌های قانونی خاص است که حکومت‌ها برای حفظ و استقرار شرایط فرهنگی - اجتماعی مطلوب و مناسب، به‌منظور پیشبرد اهداف فرهنگی خود در جامعه اتخاذ می‌کنند (اشتریان، ۱۳۹۱، ص. ۳۲). به عبارتی، سیاست فرهنگی، طیف وسیعی از فعالیت‌هایی است که حکومت‌ها در عرصه فرهنگ انجام می‌دهند (Gray, 2010, p. 214). این سیاست، از آنجاکه از گفتمان و روابط قدرت نشأت می‌گیرد، منجر به بازتولید آن‌ها نیز می‌شود. سیاست فرهنگی به‌عنوان حاصل قدرت سیاسی، برای دستیابی به اهداف معینی چون پرورش هویت‌های اجتماعی و فرهنگی خاص و در نتیجه، قالب‌بندی شهروندی اجتماعی و سازگار، صورت‌بندی می‌شود (Barker, 2004, p. 40; Sassatelli, 2006, p. 24). از این رو، سیاستمداران می‌کوشند از طریق سیاست‌گذاری در عرصه فرهنگ، جامعه را در جهت مطلوب خود هدایت کنند.

با توجه به نقش فرهنگ در برقراری صلح در جوامع، قدم اول در سیاست‌گذاری فرهنگی، فهم و توجه به واقعیت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی و چگونگی حضور تنوع در جوامع است. درک واقعیت‌ها، ویژگی‌ها و تحولات تاریخی فرهنگ کشور، به سیاست‌گذاران این حوزه در اتخاذ سیاست‌های کارآمد جهت دستیابی به اهداف ارزشی و عقلانی در حوزه فرهنگ کمک می‌کند. «جمود سیاست‌های فرهنگی و ناهماهنگی آن با مقتضیات ذکرشده، پیامدهای آسیب‌زایی [از جمله گسترش منازعات و ستیزه‌های سیاسی و اجتماعی] را در پی خواهد داشت» (ذکائی و شفیعی، ۱۳۸۹، ص. ۸۲).

تاریخ جوامع نشان داده است که در اکثر مواردی که دولتی اقتدارش را در حمایت از یک گروه و بر گروه‌ها و اقلیت‌های متعدد اعمال نموده است، گروه غالب، انگیزه‌ای قوی برای استفاده از این اقتدار در جهت تحمیل فرهنگ خود بر گروه‌های ضعیف‌تر داشته است. این رویکرد منجر به بروز مشکلات متعدد در جامعه از جمله رواج و گسترش خشونت و ستیزه‌جویی می‌گردد (تدین راد و دیگران، ۱۴۰۲، ص. ۲۱۰). این در

صورتی است که «اصولاً هیچ جامعه و فرهنگ یکپارچه و منسجمی وجود ندارد که خواهان جذب اقلیت در آن باشد. امروزه ناکارآمدی سیاست فرهنگی ایدئولوژیک و آرمان‌گرایانه به اثبات رسیده است، چراکه در نتیجه آن، امکان بروز منازعه در جامعه افزایش می‌یابد» (تدین راد و دیگران، ۱۴۰۲، ص. ۲۱۷) و تحقق صلح، امکان‌پذیر نخواهد بود؛ بنابراین صاحبان قدرت سیاسی مسئولند که [با اتخاذ سیاست فرهنگی واقع‌گرایانه]، برای تمامی اعضای جامعه، هویت مشترکی حول ارزش‌های مدنی خلق کنند که از طریق آن، افراد بتوانند مسائل سیاسی و اجتماعی را آزادانه و در جوی با حسن نیت، تفاهم و منطق مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. وجود عناصر فرهنگی مشترک، بستر و شرایطی را فراهم می‌کند تا مردم از ستیز با یکدیگر بپرهیزند و در رفتار و کردار خود با دیگران از روش‌های قانونی و مصالحه‌گرایانه استفاده کنند (فاضل، ۱۳۷۶، ص. ۹۹).

روی هم رفته، برای برقراری صلح در جامعه، می‌بایست سیاست چندگانگی، گفتگو و اجماع مبتنی بر همدلی و توافق، جایگزین اجماع کل نگر و مرکزیت گرا شده و ادامه یابد. چندگونگی، مستلزم گفت و شنود همگانی و ضدونقیض در برابر تحمیل‌های جانب‌دارانه حکومت (رهبری، ۱۳۹۵، ص. ۶۹) و شرط آن واقع‌نگری و گشودگی حکومت در عرصه سیاست‌گذاری فرهنگی است. سیاست فرهنگی واقع‌گرا و دموکراتیک، راهکار مناسبی به‌ویژه برای جوامع چند فرهنگی محسوب می‌شود و می‌تواند به تحقق صلح در جامعه کمک نماید.

مباحث ذکر شده در بخش سوم در واقع در راستای دو بحث «ایده ایجابی» مقاله و مشخص شدن «چهارچوب تحلیلی» آن است. ایده ایجابی مقاله، تمرکز و توجه به ظرفیت‌های فرهنگی، ادبی، حکمی و آیینی و تاریخی مربوط به صلح در جامعه ایرانی است که به‌نوعی از نمود تاریخی و عینی این جامعه حرف می‌زند و از این جهت قابل توجه است که فکر، اندیشه و رویکرد مبتنی بر آن نیز، استخراج یا استنباط شود. همچنین این بحث، چهارچوب تحلیلی مقاله نیز محسوب می‌شود؛ به این صورت که نسبت موضوع صلح با فرهنگ تاریخی ایران در قبال مقوله مهم توسعه با عطف توجه به رویکرد حکومت جمهوری اسلامی به صورت انتقادی و آسیب شناسانه مورد بررسی قرار می‌گیرد و از این جهت با این نسبت برقرار کردن، فهمی برای ارزیابی‌های بعدی به دست خواهد آمد.

۳. ظرفیت فرهنگی ایران

فرهنگ ایرانی را می‌توان محصول عملکرد تاریخی و بلندمدت نیروهای فرهنگ‌ساز ملت ایران در قلمرو گستره آن دانست (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳، ص. ۱۹۵). مبانی این فرهنگ، نقش بسیار مؤثری در شکل‌گیری هویت ملی ایران و تعریف ایرانیان از خود داشته و توجه و پابندی به آن را می‌توان نشانه‌ای از ایرانی بودن دانست. «فرهنگ ایرانی مجموعه مشترکات و ساخته‌های معنوی و مادی ملت ایران است که محتوای آن در طول تاریخ فراهم شده و شکل گرفته است. این شکل را «وجدان» یا «روح» جامعه ایران به آن بخشیده است. این فرهنگ مستقیماً با تقدیر تاریخی و زیربنای اجتماعی ویژه آن پیوندی علت و معلولی و رابطه‌ای منطقی و متقابل داشته است» (شعبانی، ۱۳۹۲). در واقع فرهنگ ایرانی جنبه عام خرده‌فرهنگ‌های ایرانی است که درگذر زمان شکل ملی پیدا کرده است.

فرهنگ ایرانی دارای پیشینه‌ای چند هزارساله بوده و در طی این دوران، پیوستگی‌اش را از دست نداده و همواره با نوعی خودآگاهی فرهنگی در ذهن مردم ایران حضور داشته است (نظری و باقری، ۱۳۹۱، ص. ۷۴). به‌طورکلی، آن دسته از عناصر فرهنگ ایران باستان که پس از سپری شدن قرن‌ها از دوره اسلامی، در جامعه ایران پایدار مانده بود، با فرهنگ اسلامی سازگاری یافتند. این عناصر، مواردی چون پوشش، آداب ترحیم، اعیاد، باورهای عامه، ضرب‌المثل‌ها، سمبل‌ها، خاطرات جمعی، آثار مادی و معنوی و ... را شامل می‌شود (گودرزی، ۱۳۸۷، ص. ۲۹۰؛ نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص. ۱۰۲).

آنچه به فرهنگ ایرانی، هویتی خاص و متمایز می‌بخشد و در سراسر تاریخ و دستاوردهای مادی و معنوی آن صراحت یافته است، هماهنگی اجزا و پاره‌های پدیده‌ها با یکدیگر و در مجموع با کل موجودیت قدیم ملت است، به‌نوعی که باوجود گسست‌های ناگزیر تاریخی، جوامع ایرانی را از هویت واحدی برخوردار ساخته و تمامی تحولاتی را که در جامعه ایران رخ داده، به‌سوی نوعی نظم و بسط معینی سوق داده است (شعبانی، ۱۳۸۶، ص. ۱۱۳). به‌عبارت دیگر، فرهنگ ایرانی به‌نوعی جنبه‌های عام و فراگیر خرده‌فرهنگ‌های نواحی قومی و محلی ایرانی است که درگذر زمان شکل یگانه، واحد و فراقومی و در حدواندازه‌های یک ملت کهن دیرپا یافته است (کاویانی‌راد، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۳).

عناصر فرهنگ ایرانی را می‌توان در محورهای ۱. آثار ادبی و حکمی ایرانی، ۲. هنر، ۳. آثار باستانی، ۴. مفاخر ملی، ۵. آداب و رسوم و سنن برشمرد. بنابراین میراث‌های معنوی، مکتوب، شفاهی و مادی ایران، از مؤلفه‌های مهم فرهنگی این سرزمین در انسجام و یکپارچگی آن است. این عناصر در طول قرون، تولید و بازتولید شده و نوعی خاطره قومی و ملی و انباشت ذهنی ایجاد کرده و این خاطره که جانمایه آیین و فرهنگ است، در تاریخ ذهنی ایرانیان منشأ پایایی و ثبات آیین و فرهنگ در پهنه سرزمین ایران شده است (ماکویی، ۱۳۹۵، ص. ۷۶). روی هم رفته، عناصر مذکور نقش مهمی در شکل‌دهی به هویت ملی ایرانی در طول تاریخ داشته‌اند و توانسته‌اند موجبات تفاهم و همبستگی اجتماعی را در ایران فراهم کنند؛ امروزه نیز این عناصر می‌توانند به شکل‌گیری وفاق و صلح در جامعه ایرانی کمک نمایند.

۴. بن‌مایه‌های صلح و همدلی در فرهنگ ایرانی

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، صلح و همدلی از جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ ایرانی برخوردار است. «این فرهنگ با تمام ابعاد مادی و غیرمادی خود نمایانگر مدارا، همکاری و صلح‌طلبی در داخل و خارج از سرزمین ایران است» (ماکویی، ۱۳۹۵، ص. ۸۱؛ میر کوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲، ص. ۲۹). نگاهی به آداب و رسوم، آیین‌ها، سنت‌ها، ادبیات مکتوب و شفاهی، معماری و دست‌سازه‌ها و دست‌بافته‌های مختلف در ایران نشانگر آن است که این میراث تاریخی، مملو از مفاهیم آشتی، صلح و نفی خشونت و جنگ بوده و از نمادهای صلح، بیش از جنگ و نزاع بهره گرفته‌اند (ماکویی، ۱۳۹۵، ص. ۸۱). در مجموع، در هر یک از عناصر فرهنگ ایرانی می‌توان بن‌مایه‌های صلح و همدلی و آشتی را جستجو کرد. در واقع استدلال این است که فرهنگ ایرانی از ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و ذخایر قابل توجه و مهمی در زمینه ترویج و برقراری صلح، همدلی و آشتی برخوردار است که در اینجا به عنوان نمونه، به بن‌مایه‌های صلح در «آیین نوروز» و «ادبیات و شعر فارسی» پرداخته می‌شود.

۴-۱. بن‌مایه‌های صلح در آیین نوروز

نوروز یکی از آیین‌های مشترک و با شکوه در حوزه تمدنی ایران و فرهنگ ایرانی محسوب می‌شود. این آیین از کهن‌ترین جشن‌های باستانی ایران است که قدمت برگزاری آن به قبل از دوره هخامنشیان می‌رسد. نوروز، هویتی ملی دارد و افراد را با باورهای مختلف، در این هویت به یگانگی می‌رساند. جشن نوروز از چند روز مانده به سال تحویل آغاز می‌شود و تا روز سیزدهم فروردین ادامه می‌یابد. مراسمات نوروزی مانند نوروزخوانی، خانه‌تکانی، خرید عید، آماده‌سازی سفره هفت‌سین، دیدوبازدید، پذیرایی و مهمانداری و... کارکردهایی برآمده از اجتماع‌گرایی، دوستی، مهرورزی و خواست‌ها و نیازهای ایرانیان را با خود به همراه می‌آورند. این آداب و سنت‌های نوروزی به‌عنوان گنجینه‌ای از فرهنگ مردم سرزمین ایران، مجموعه‌ای از بن‌مایه‌های صلح را در خود دارند (ماکویی، ۱۳۹۵). توجه ایرانیان به نوروز در ابتدای بهار، نشانگر این است که هرچند موضوع نوروز از بنیان‌های طبیعی مناسبی برخوردار است، اما درعین حال برداشت اجتماعی و تصور همسوی اجتماعی ایرانیان با تحولات طبیعی، از آن مناسک اجتماعی پایداری ساخته است. بنیان‌های طبیعی نوروز می‌تواند به‌عنوان آیین به صلح کمک کند (غرایاق زندی و ماکویی، ۱۳۹۸، صص. ۱۴، ۲).

نقش نوروز در تحقق جنبه‌های مختلف صلح به شرح زیر است:

نخست اینکه، نوروز آیین پایان هرگونه پلیدی، هراس، سیاهی، خشونت و ترس است. دوم اینکه، برگزاری آیین نوروز به‌صورت مشترک و دسته‌جمعی و پاسداشت آن در نزد اقوام ایرانی نشانه نوعی پیوند مشترک و معنای همسان و درک جمعی همسو است. سوم اینکه، نوروز بر عدالت به معنای وجود همگونی و تناسب انسان با طبیعت تأکید دارد. چهارم اینکه، نوروز از ویژگی‌هایی بخشی نیز برخوردار است. پنجم اینکه، نوروز زمینه‌ساز دوستی میان انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی است (ر.ک. به: غرایاق زندی و ماکویی، ۱۳۹۸؛ ماکویی، ۱۳۹۵).

۴-۲. بن‌مایه‌های صلح در ادبیات و شعر فارسی

ادبیات به‌عنوان نماد فرهنگ جامعه از جایگاه ممتازی برخوردار است تا جایی که می‌تواند به‌مثابه یک «رسانه»، آیین تمام‌نمای فرهنگ ایرانی باشد. ظهور و حضور شعر

و نثر هیچ‌گاه از تحولات تاریخی و اجتماعی ایران مجزا نبوده است. از متون نظم و نثر پارسی چنین استنباط می‌شود که غالب شعرا و ادیبان بزرگ فرهنگ و ادب فارسی برای «صلح و مدارا» ارزش و اهمیت خاصی قائل بوده و منادی آن بوده‌اند. به عبارتی دیگر، اقدام برای ایجاد تفاهم و توافق میان گروه‌های درگیر و شناخت زمینه‌های برقراری صلح، از دغدغه‌های ذهنی شاعران و ادیبان ایران بوده است (میرکوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲). شاعران بزرگ ایرانی، اندیشه‌ای بشری و جهانی و به دور از تعصب و قشری‌نگری دارند و توصیه به صفات نیکی چون بخشش، گذشت، احسان، بلندنظری، آزاداندیشی، عیب‌پوشی، تساهل و مدارا که زمینه‌ساز برقراری صلح است در آثار آن‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد (زارعی، ۱۳۹۷، ص. ۶۸۲). در این قسمت، از بین شاعران ایرانی، به عنوان نمونه به فردوسی، سعدی و حافظ اشاره می‌گردد:

فردوسی در شاهنامه خود به صفاتی چون مدارا، گذشت، آزاداندیشی و تساهل و تسامح که زمینه‌ساز برقراری صلح و آشتی است توصیه می‌کند (میرکوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲، ۸). شاهنامه، داستان سوداگران جنگ طلب نیست بلکه هدف، پاسداشت ارزش‌های ملی و شورشی آگاهانه در مقابل سلطه سیاسی ترکان و ... است (میرکوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲، ص. ۲۲).

سعدی نیز بیش از آنکه گرایش به صلح، ریشه‌های عرفانی داشته باشد، ریشه‌های «انسانی» دارد و بیش از آنکه فردی باشد، «اجتماعی و فراگیر» است. او شاعری جهانی‌اندیش بوده و در افکار و اندیشه خود به دنبال ساخت جامعه‌ای آرمانی است. سعدی پس از مسافرت‌های طولانی و آشنا شدن با اقوام و ملل گوناگون، دریافت که روحیات، دغدغه‌ها و آرمان‌های بشری یکی است. در واقع، جهان‌وطن‌گرایی از ویژگی‌های سعدی است که صلح را همواره بر جنگ مقدم می‌دارد و مدارا با دشمن را بهتر از کارزار و جنگ می‌پندارد (میرکوشش و نوری صفا، ۱۳۹۲، ص. ۸). به اعتقاد او، صلح همواره باید بر جنگ مقدم باشد. همچنین وی تأکید می‌کند زمانی هم که جنگ آغاز شد، باید در صلح را باز نگه داشت. حافظ نیز بیش از هر سخنی از عشق سخن گفته است. او از مهرورزی، دوستی، صفا، بی‌کینه‌بودن، قناعت، یکرنگی و ده‌ها مفهوم عمیق انسانی سخن گفته است. حافظ در برخی ابیات دیوان خود به‌طور مستقیم لفظ صلح را به کار برده است.

با توجه به آنچه در این بخش بیان شد، مشخص می‌شود که فرهنگ غنی ایرانی از این استعداد، ظرفیت و قابلیت برخوردار است که همچون آب سردی بر روی آتش ستیزه‌ها و دعوها و تعارض‌های سیاسی و اجتماعی در کشور عمل کرده و به برقراری و گسترش صلح و ایجاد و تحکیم رشته‌های مودت در ایران امروز کمک نماید.

۵. سیاست فرهنگی حکومت جمهوری اسلامی

با ملاحظه تاریخ معاصر ایران این واقعیت آشکار می‌شود که نظام‌های سیاسی این دوران یعنی پهلوی و جمهوری اسلامی، هرکدام در حوزه فرهنگی با تکیه بر بخشی از فرهنگ ایرانی عمدتاً به سیاست گزینشی و غیرتاریخی متوسل شده و کوشیده‌اند تا فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی را مطابق با رویکرد و علائق خود سامان دهند (گل محمدی، ۱۳۹۵، ص. ۳). اصول کلی سیاست فرهنگی در عصر پهلوی، ترویج ناسیونالیسم با مؤلفه‌های باستان‌گرایی، میهن‌دوستی و شاه‌محوری و سکولاریسم با مؤلفه‌های غرب‌گرایی و اسلام‌ستیزی محافظه‌کارانه بوده است (خالق پناه و سنایی، ۱۳۹۹، ص. ۶۶). پس از وقوع انقلاب اسلامی، حکومت جمهوری اسلامی در ایران تأسیس شد و نظام سیاسی‌ای مبتنی بر مبانی اسلام و مذهب شیعه و با محوریت ولایت‌فقیه شکل گرفت. این تغییر، بر تمامی عرصه‌های ایران از جمله حوزه فرهنگ تأثیر گذاشت. «انقلاب اسلامی دارای شعارها و اهداف دینی بود و [سیاست فرهنگی حکومت پهلوی] را نفی می‌کرد. ماهیت اسلام‌گرایانه این انقلاب باعث شد تا دولت برآمده از آن، به بازسازی هویت ایرانی با محوریت اسلام اهتمام زیادی بورزد» (مرشدی زاد، ۱۳۸۷، صص. ۸۴-۸۳).

جمهوری اسلامی ایران، نظام سیاسی آرمان‌گرایی است که آرمان‌ها و اهدافش را بر اساس ایدئولوژی اسلامی شکل داده است (آزاد ارمکی و منوری، ۱۳۹۱، ص. ۳۱). از این رو، سیاست‌گذاری فرهنگی در این نظام سیاسی که به دنبال آرمان و حفظ فرهنگ ارزشی مطلوب خود است، اهمیت ویژه‌ای دارد (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱، ص. ۵۸). جمهوری اسلامی دارای ماهیت فرهنگی بوده و فرهنگ، عنصر قوام‌بخش انقلاب اسلامی دانسته می‌شود. جهت‌گیری اصلی این نظام سیاسی، تشکیل حکومت اسلامی و گسترش و تثبیت فرهنگ اسلامی در جامعه است.

در ایران پس از انقلاب اسلامی، مبانی و چهارچوب کلی سیاست فرهنگی کشور ابتدا در قانون اساسی پی‌ریزی شد و سپس از طریق شورای فرهنگ عمومی و شورای عالی انقلاب فرهنگی بسط و تدوین یافت (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱، ص. ۵۸). در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر تربیت و پرورش انسان شاخص اسلامی، تربیت عمومی و اجتماعی کردن، تطهیر فضای عمومی و اصلاح جامعه و ... تأکید شده است (آزادارمکی و منوری، ۱۳۹۱، ص. ۱۱). همچنین در «اصول سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» که در سال ۱۳۷۱ به تصویب رسید، اهدافی چون رشد و تعالی فرهنگ اسلامی - انسانی، گسترش پیام انقلاب اسلامی در جامعه و جهان، تحقق استقلال فرهنگی، مقابله با مظاهر فرهنگ‌های بیگانه، زدودن خرافات و آداب و رسوم نادرست و آراسته شدن جامعه به فضایل اخلاقی و ارزش‌های دینی در مسیر دستیابی به انسان متعالی، به‌عنوان اهداف فرهنگی نظام جمهوری اسلامی تعیین شدند (شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱، صص. ۷۶، ۷۹).

باین حال، به‌طورکلی به‌جای آنکه نظام سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی در جهت ایجاد تلفیقی متوازن از عناصر متنوع هویتی جامعه ایران حرکت کند و به تقویت هویتی ملی و فراگیر بپردازد که برای طیف‌های مختلف اجتماعی و هویتی قابل پذیرش باشد، برخی گرایش‌های موجود در سطوح تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری فرهنگی - هویتی بر شکل‌دهی به نوعی «هویت تک‌واره» مبتنی بر اسلام تأکید داشته‌اند (سیدامامی، ۱۳۹۱، ص. ۱۸۸). افزون بر این، این هویت نیز بر مبنای قرائتی خاص از اسلام تعریف شده است.

با توجه به این رویکرد، آرمان‌گرایی تخیلی و کلی‌گویی بی‌ارتباط با امر واقعی جامعه ایرانی در سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی به امری شایع تبدیل شد. به‌عبارت دیگر، در اتخاذ سیاست فرهنگی در این دوره، به واقعیت‌ها و تحولات و ظرفیت تاریخی در ساختار فرهنگ جامعه امروز ایرانی بی‌توجهی یا کم‌توجهی شد که همین موضوع باعث کاهش اثربخشی این سیاست در جامعه‌ی ایران شده است. نگاهی کلان به وضعیت فرهنگی کشور نشان می‌دهد که در نتیجه این سیاست‌گذاری، برخی از عناصر، سرمایه‌ها و جلوه‌های فرهنگی ایران رو به افول گذارده‌اند. «این افول، به افت فرهنگی و زوال پاره‌ای از ارزش‌های والای فرهنگی و انحطاط اخلاقی شباهت دارد» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱، ص. ۷۹).

در ایران امروز، با وجود الگوی فرهنگی مشخص در قالب اسناد و سیاست‌های فرهنگی و نیز اقدامات و برنامه‌ریزی‌های متعدد نهادهای فرهنگی برای ارتقای وضعیت فرهنگی و اسلامی‌سازی شئون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و علی‌رغم دستاوردهای قابل‌توجه در تحقق برخی اهداف فرهنگی و اجتماعی که نمودهای آن را می‌توان در اعتکاف، راهپیمایی اربعین، حضور مدافعان حرم، راهپیمایی‌های حمایتی از نظام جمهوری اسلامی و موارد مشابه مشاهده کرد، انتقاد مسئولان و اқشار مختلف جامعه از وضعیت فرهنگی همچنان پابرجاست. تقریباً تردیدی وجود ندارد که بسیاری از شاخص‌ها و آمارها نشانه‌هایی از نارسایی در فرایند بازتولید فرهنگ راستین را آشکار می‌سازند. نمود بارز این وضعیت را می‌توان در روند فزاینده افزایش شمار و حجم پرونده‌های قضایی، افزایش جمعیت زندانیان، گسترش فساد در ساختار اداری و اجرایی کشور، افزایش افسردگی و سرخوردگی اجتماعی و نیز گسترش یأس و ناامیدی عمومی مشاهده کرد (کاظمی و بصیرینا، ۱۳۹۷، صص. ۱۱-۱۰).

ایران امروز، جامعه‌ای «در حال گذار» یا به تعبیر خوش‌بینانه «در حال توسعه» است. در چنین جامعه‌ای با فروپاشی نظام‌ها و ساختارهای سنتی و گسترش شهرنشینی، تحرکات جمعیتی، تحولات اجتماعی و تشدید تعاملات بین فرهنگ‌ها، اقوام و ملت‌ها، اغلب مردم به‌ویژه جوانان در برابر الگوهای محلی، ملی و جهانی متفاوت و متعارض قرار گرفته‌اند. بسیاری از این جوانان با کنده شدن از بنیادهای سنتی و [به دلیل ناکارآمدی سیاست فرهنگی حکومت جمهوری اسلامی]، ضعف یا نبود ساختارهای نوین مدنی و عدم تشخیص الگوهای مناسب، به تعارض، سردرگمی و بلاتکلیفی دچار شده و خود را بین سنت و مدرنیته، سرگردان و معلق می‌بینند. در چنین وضعیتی، نابسامانی فرهنگی - اجتماعی، زمینه لازم را برای پیدایش «بحران هویت»، «سرخوردگی‌های روانی و اجتماعی»، «فردگرایی خودخواهانه و صرفاً شخصی»، «جمع‌گرایی‌های خاص گرایانه» - که بیشتر جنبه خصوصی دارد -، «بی‌تعهدی و بی‌مسئولیتی»، «نوعی فساد اخلاقی»، «رفتن به سمت شکستن هنجارها و اختلال در نظم و کنترل اجتماعی، تخریب منابع و در نتیجه پایمال کردن منافع ملی، ایجاد خشونت و تولید احساس ناامنی، نارضایتی» (سلیمانی و دیگران، ۱۴۰۱، ص. ۱۱۳) و در کل، «عدم مصالحه بین فردی و بین‌گروهی» پیدا کرده است.

از دیدگاه مقاله، حکومت جمهوری اسلامی می‌بایست سعی نماید تا توانایی تغذیه مطلوب‌تر مردم ایران از فرهنگ تاریخی و ملی ایران را کسب نماید و به بازتولید و معرفی مناسب‌تر آن در جهت ایجاد صلح در کشور همت گمارد؛ بنابراین ضرورت پیش روی این حکومت، کنار گذاشتن رویکرد تقلیل‌گرایانه و گزینشی در قبال فرهنگ ایرانی و اتخاذ رویکرد منطقی و تاریخی است. درواقع از آنجاکه فرهنگ ملی ایرانی را می‌توان همچون موزائیکی دانست که عوامل و عناصر مختلفی از تاریخ و فرهنگ ایران باستان، اسلام و تشیع و فرهنگ و تمدن مدرن بر آن تأثیر گذاشته‌اند، بنابراین ضروری است که تعریفی فراگیرتر از آن ارائه شود، به‌طوری‌که جایگاه هر یک از ارکان و عناصر این فرهنگ به‌طور منطقی مشخص گردد. با توجه به این ویژگی، اتخاذ رویکرد گزینشی نسبت به آن در دوره جمهوری اسلامی، زمینه‌های تضعیف آن را فراهم کرده است. اتخاذ رویکرد واقع‌بینانه نسبت به این میراث تاریخی، در وهله اول، ضرورتی اندیشه‌ای و فکری است و در وهله دوم، ضرورتی راهبردی جهت برقراری صلح، همدلی و وفاق در کشور است.

در شرایط کنونی، ایران به‌عنوان یک کشور کهن و تاریخی باید با توجه به فرصت‌ها و تهدیدهای ناشی از فرایند جهانی‌شدن، خود را برای مواجهه با آن مهیا کند و با اتکا به داشته‌های فرهنگ خود و با بهره‌گیری از ابزارهای برآمده از فرهنگ جهانی، درصدد جهانی کردن آن باشد و با اهمیت دادن به همه ابعاد و عناصر فرهنگی ایران در دنیای امروز، از این میراث غنی صیانت نماید. نسل کنونی ایرانی متأثر از جو و شرایط جهانی‌شدن، نیاز به توجه به همه ابعاد فرهنگی - هویتی کشورش دارد (زارعی و هاشم‌پور، ۱۳۹۷، ص. ۱۱۶). تأکید سیاست‌گذاران فرهنگی جمهوری اسلامی بر ناهمطرازی و ناهمخوانی ابعاد و عناصر فرهنگ ایرانی، زمینه‌های تضعیف این فرهنگ را فراهم ساخته است. سیاست آنان در اولویت دادن به جلوه‌ها و عناصر اسلامی فرهنگ ایرانی، حاصلی جز تشدید و گسترش دگرستیزی، ناشکیبایی و منازعات در میان افراد و جناح‌ها و گروه‌های سیاسی و اجتماعی نداشته است. تنها یک ایران برخوردار از فرهنگ ملی نیرومند است که می‌تواند آسایش و صلح را در سطح نخبگان و جناح‌های سیاسی و گروه‌های اجتماعی و همه کنشگران حوزه عمومی فراهم کند. براین اساس، ضروری است که ایده فرهنگ ملی ترکیبی، کانون سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران امروز تلقی شود.

با توجه به بافت و ساختار متنوع جامعه ایران، سیاست فرهنگی‌ای موفق و کارآمد است که صفت «ملی» آن دربرگیرنده کلیت فرهنگ این سرزمین باشد نه بخشی از آن. لذا ارائه تعریفی جامع و تاریخی از فرهنگ ایرانی می‌تواند حتماً ضامن برقراری صلح در سطح کشور باشد. فرهنگ تاریخی ایران که نمود مشخصی در ادبیات، سنن و حکمت ایرانی دارد و برگرفته از دین، تجربه، عقل و خرد این قوم و نژاد است و در پرتو تمامی تلاطم‌ها و کنش‌ها و فعالیت‌های آن در طول تاریخ ظهور و بروز پیدا کرده بر صلح و تعامل و مدارا و همزیستی تأکید فراوان داشته که حتی سعدی در جایی مطرح می‌کند که ما «جور عدو» را به صبوری نیز کشیده‌ایم یعنی توانسته‌ایم با صبوری به‌نوعی در مقابل دشمن هم برقرار و ماندگار باشیم. پس این فرهنگ برای بهره‌گیری از ظرفیت ملی خود باید به تاریخ توجه مناسب کند و با فهم تازه‌ای که از وضعیت‌های جدید به وجود می‌آید و تأکید بر موضوعاتی چون توسعه و کارآمدی از این ظرفیت، استفاده کامل کند. همان‌طوری که اشاره شد، استفاده از ظرفیت ملی، مستلزم صلح، دوستی، مدارا و البته تعامل است و این در فرهنگ تاریخی ایرانی نمود داشته است.

نتیجه‌گیری

دستیابی به صلح همواره از مهم‌ترین خواسته‌های جوامع بشری بوده و امروزه نیز که توسعه به مهم‌ترین خواسته‌ی جوامع تبدیل شده، توجه به مقوله صلح اهمیت بیشتری پیدا کرده است؛ چراکه توسعه مستلزم برقراری صلح و تعامل مسالمت‌آمیز بین انسان‌ها و گروه‌های سیاسی و اجتماعی است. نکته اساسی این است که مسئولیت اصلی برقراری «صلح» در جامعه بر عهده نهاد «دولت» است و یکی از سازوکارهایی که این نهاد می‌تواند از طریق آن به این مهم دست یابد، سیاست‌گذاری مناسب در حوزه فرهنگ است که بر تعامل، همکاری و صلح و مدارا تأکید و برنامه‌ریزی کند.

استفاده از ظرفیت‌ها در بحث صلح، امری مهم است و در این میان یکی از ظرفیت‌های مهم جامعه ایرانی، بهره‌گیری دولت از عناصر مشترک فرهنگی جامعه است. اعتقاد مقاله حاضر بر این بود «سیاست فرهنگی واقع‌گرا» که مبتنی بر بهره‌گیری از تمام ظرفیت ملی و تاریخی فرهنگ ایرانی است می‌تواند به تحقق صلح و دیگر اهداف مترتب بر آن در جامعه ایرانی کمک نماید.

در این پژوهش این گونه عنوان شد که ایران امروز برای دستیابی به هدف مهمی چون توسعه، نیازمند برقراری و گسترش صلح در جامعه به‌ویژه در سطح نخبگان و جریان‌های سیاسی و تمامی کنشگران حوزه عمومی است و عنصر «فرهنگ ایرانی» می‌تواند نقش مهمی در این زمینه ایفا نماید. فرهنگ مذکور، محصول عملکرد تاریخی و طولانی نیروهای فرهنگ‌ساز در قلمرو سرزمینی ایران بوده و نقش مؤثری در تکوین هویت ملی ایران و همبستگی روانی و اجتماعی ایرانیان داشته است. آثار ادبی، هنر و معماری، آثار باستانی، مفاخر و اساطیر ملی و سنت‌ها و آداب و رسوم ملی، عناصر ساختار فرهنگی ایران به‌صورت تاریخی می‌باشند که در هر یک از آن‌ها می‌توان بن‌مایه‌های صلح و همدلی و مدارا و حتی همکاری را مشاهده کرد. این عناصر در طول تاریخ توانسته‌اند موجبات تفاهم و وفاق اجتماعی و ملی را در کشور فراهم کنند؛ بنابراین امروزه نیز می‌توان از این عناصر جهت برقراری صلح در جامعه ایرانی بهره برد.

پژوهش حاضر بر این باور بود که با توجه به ماهیت صلح‌گرای فرهنگ ایرانی، ضرورت پیش روی حکومت جمهوری اسلامی و سیاست‌گذاران فرهنگی آن این است که با کسب شناخت صحیح از فرهنگ ایرانی و عناصر آن و بهره‌گیری مناسب از آن‌ها، موجبات برقراری صلح در جامعه ایران را فراهم نمایند؛ چراکه در این دوره، شاهد اتخاذ رویکرد گزینشی و غیر تاریخی از سوی آن نسبت به فرهنگ ایرانی هستیم که همین مسئله خود، در گسترش اختلافات و تعارض‌های سیاسی- اجتماعی این زمان، نقش اساسی داشته است. حکومت جمهوری اسلامی در طول دوره‌ی حیات خود، در تلاش برای ایجاد تحول در ساختار فرهنگی کشور نسبت به دوره‌ی پهلوی برآمده و عنصر اصلی سیاست فرهنگی‌اش را بُعد اسلامی و شیعی فرهنگ ایرانی در نظر گرفته است؛ اما این رویکرد موجب شد تا در دوره جمهوری اسلامی از ظرفیت‌های فرهنگ ایرانی برای برقراری صلح در کشور به نحو مطلوبی استفاده نشود. همچنین آمیختگی فرهنگ دینی با عناصر تفکر و سیاست چپ باعث شد که غرب‌ستیزی، جایگزین غرب‌شناسی و تجددگرایی شود.

سخن اصلی مقاله هم این است که حکومت باید فرهنگ ایرانی را به دور از رویکرد تقلیل‌گرایانه و گزینشی مورد توجه قرار دهد؛ چراکه این فرهنگ با در نظر گرفتن تمامی عناصرش، قابل درک و تأثیرگذار خواهد بود. براین اساس، حکومت می‌بایست توانایی تغذیه

ایرانیان از این میراث تاریخی را داشته و به بازتولید و معرفی مناسب‌تر آن در جهت ایجاد صلح و همکاری ملی همت گمارد تا بدین‌وسیله، مسیر دستیابی کشور به اهدافی چون «توسعه» تسهیل شود.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی و منوری، نوح (۱۳۸۹). ارائه مدلی برای تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی. مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۶ (۲۰)، ۴۷-۷۵.
https://www.jcsc.ir/article_19754.html
- آزاد ارمکی، تقی و منوری، نوح (۱۳۹۱). تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی ایران، بر اساس قانون اساسی، سند سیاست‌های فرهنگی و برنامه پنجم توسعه. راهبرد اجتماعی و فرهنگی، ۱ (۲)، ۷-۳۷.
https://rahbordfarhangi.csr.ir/article_123201.html
- آقاخانی بیژنی، محمود و محمدی فشارکی، محسن (۱۳۹۹). تحلیل کارکردهای اجتماعی آیین‌ها و جشن‌ها در شاهنامه بر اساس نظریه امیل دورکیم. جستارهای نوین ادبی، ۵۳ (۳)، ۲۵-۴۶.
[HTTPS://JLS.UM.AC.IR/ARTICLE_39339.HTML](https://jls.um.ac.ir/article_39339.html)
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: قومس.
- اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی. تهران: جامعه‌شناسان.
- افتخاری، اصغر و باباخانی، مجتبی (۱۳۹۵). سیاست و فرهنگ: شاخص‌های سیاست‌گذاری فرهنگی از دیدگاه امام خمینی. تحقیقات فرهنگی ایران، ۹ (۳)، ۵۷-۹۰.
https://www.jicr.ir/article_321.html?lang=fa
- تدین راد، علی، نجف پور، سارا و آل سید غفور، سید محسن (۱۴۰۲). تحلیل پی‌آمدهای چند فرهنگ‌گرایی در ایران بر مدار آرای منتقدان. مطالعات میان فرهنگی، ۱۸ (۵۵)، ۲۰۹-۲۳۸.
<https://www.magiran.com/p2644041>
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۹۶). بررسی و تبیین مقوله صلح در نظریه، مدینه المسالمة (شهر صلح) فارابی و نظریه صلح پایدار کانت. جستارهای سیاسی معاصر، ۸ (۳)، ۲۸-۱.
<https://www.ensani.ir/fa/article/395380>

- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۹۳). جغرافیای سیاسی ایران. تهران: سمت.
- خالق پناه، کمال و سنایی، علی (۱۳۹۹). مدرنیته و صورت‌بندی گفتمانی سیاست فرهنگی: تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی دولتی در ایران (۱۳۸۵ ه.ش تا به امروز). جامعه‌شناسی کاربردی، ۳۱ (۳)، ۵۷-۷۴. https://jas.ui.ac.ir/article_24433.html
- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۸۷). درآمدی نظری بر حل منازعات سیاسی. سیاست، ۳۸ (۳)، ۶۹-۴۱. https://jqpq.ut.ac.ir/article_27328.html
- ذکائی، محمد سعید و شفیعی، سمیه سادات (۱۳۸۹). کالبدشکافی سیاست‌گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حوزه سبک زندگی دختران. مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۶ (۲۰)، ۷۷-۱۱۹. https://www.jcsc.ir/article_19756.html
- رجایی، روف و جوادی ارجمند، محمدجعفر (۱۳۹۸). حل و فصل منازعات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر تشکلهای و جناح‌های سیاسی. علوم سیاسی، ۱۵ (۴۶)، ۲۳-۱. <https://sanad.iau.ir/Journal/psq/Article/1101714/FullText>
- رهبری، مهدی (۱۳۹۵). قدرت، گفتگو و صلح. حقوق بشر، ۱۱ (۱)، ۷۲-۴۵. https://humanrights.mofidu.ac.ir/article_25544.html
- زارعی، بهادر (۱۳۹۷). اصالت صلح در اندیشه سیاسی اسلام و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. سیاست، ۴۸ (۳)، ۶۸۹-۶۷۱. https://jqpq.ut.ac.ir/article_68166.html?lang=fa
- زارعی، غفار و هاشم‌پور، پیروز (۱۳۹۷). ابعاد هویت ایرانی در فرایند جهانی‌شدن (مورد مطالعه: بُعد اسلامیت). سپهر سیاست، ۵ (۱۵)، ۱۰۳-۱۳۸. <https://civilica.com/doc/856294>
- سلیمانی، طاهر، صامت، علیرضا، قیومی، عباسعلی، کاوسی، اسماعیل و رشیدپور، علی (۱۴۰۱). شناسایی و تحلیل چهارچوب سیاست‌گذاری فرهنگی جهت ایجاد تحول هویت فرهنگی جوانان استان ایلام. مطالعات راهبردی فرهنگ، ۲ (۷)، ۱۰۹-۱۳۴. https://scsj.ricac.ac.ir/article_167469.html
- سید امامی، کاووس (۱۳۹۱). گوناگونی فرهنگی و ضرورت پاسداری از آن. مطالعات فرهنگ-ارتباطات، ۱۳ (۲۰)، ۱۶۹-۱۹۱. <http://noo.rs/3I24m>

- شریفی، سید علیرضا و فاضلی، عبدالرضا (۱۳۹۱). واکاوی سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (آسیب‌ها و راهبردها). مجلس و راهبرد، ۱۹ (۶۹)، ۵۵-۹۰.
https://nashr.majles.ir/article_54.html
- شعبانی، رضا (۱۳۸۶). ایرانیان و هویت ملی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شعبانی، رضا (۱۳۹۲). مبانی تاریخ اجتماعی ایران. تهران: قومس.
- شیخ‌زاده، حسین (۱۳۸۵). نخبگان ایران و توسعه. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- صالحی امیری، سید رضا (۱۴۰۱). مفاهیم و نظریه‌های فرهنگی. تهران: ققنوس.
- غریاق زندی، داود و ماکویی، سویل (۱۳۹۸). بنیان‌های طبیعی صلح و دوستی در آیین نوروز. تحقیقات فرهنگی، ۱۲ (۲)، ۱-۲۳. <https://civilica.com/doc/1010191>
- فاضل، ابوتراب (۱۳۷۶). موانع رشد جامعه مدنی در ایران: ۱۵۷-۱۳۳۲. کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی: دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی.
- قاسمی، روح‌الله (۱۳۹۲). چگونگی تحقق وفاق اجتماعی در بوشهر. مطالعات ملی، ۱۴ (۵۶)، ۷۳-۹۸. https://www.rjnsq.ir/article_97312.html
- کاظمی، حجت و بصیرنیا، غلامرضا (۱۳۹۷). منازعات درونی ساخت سیاسی و چالش بازتولید فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران. مطالعات میان فرهنگی، ۱۳ (۳۷)، ۳۵-۹.
- <http://noo.rs/d4LYz>
- کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۹). ناحیه‌گرایی در ایران از منظر جغرافیای سیاسی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گل محمدی، احمد (۱۳۹۵). هویت‌سازی دولت‌پسندانه: هویت اسلامی در داستان‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. دولت پژوهی، ۲ (۶)، ۱-۳۸.
https://tssq.atu.ac.ir/article_4741.html
- گودرزی، حسین (۱۳۸۷). تکوین جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران، با تأکید بر دوره صفویه. تهران: تمدن ایرانی.
- ماکویی، سویل (۱۳۹۵). جلوه‌های کارکردی صلح در آیین نوروز: ثبات، عدالت، رهایی. فرهنگ مردم ایران، (۴۴)، ۷۵-۹۱. <https://www.ensani.ir/fa/article/357554>

- متقی، افشین، جان‌پرور، محسن و قربانی سپهر، آرش (۱۳۹۷). نگرشی نو در بازتعریف مفهوم ژئوپلیتیک صلح. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۸ (۱)، ۱۲۷-۱۶۰.
https://www.iisajournals.ir/article_82468.html
- مرشدی زاد، علی (۱۳۸۷). نمادها و آیین‌ها در ایران پس از انقلاب اسلامی و نقش آن‌ها در همبستگی ملی. مطالعات ملی، ۹ (۳۶)، ۷۳-۹۸.
https://www.rjnsq.ir/article_99671.html
- مقصودی، مجتبی (۱۴۰۰). مصالحه سیاسی و توسعه در ایران؛ بررسی چند گزاره نظری و انضمامی. علوم سیاسی، ۱۶ (۴)، ۱۸۱-۲۱۹.
<https://doi.org/10.22034/ipsa.2022.4445.3861>
- مقصودی، مجتبی (الف ۱۴۰۱). دولت‌ها و مسئولیت اجتماعی - نهادی صلح سازی در جوامع چند فرهنگی. دولت پژوهی، ۸ (۲۹)، ۶۰-۸۵.
<https://doi.org/10.22054/TSSQ.2022.67403.1244>
- مقصودی، مجتبی (ب ۱۴۰۱). بررسی انتقادی مطالعات قومی از منظر صلح. مطالعات ملی، ۲۳ (۸۹)، ۸۱-۹۷.
https://www.rjnsq.ir/article_146736.html
- موثقی، سید احمد (۱۳۸۶). گفتگو و توسعه. سیاست، ۳۷ (۲)، ۱۹۱-۲۲۷.
https://jpbq.ut.ac.ir/article_18704_0.html
- موثقی، سید احمد (۱۴۰۰). توسعه صلح‌محور و ارکان آن. سیاست، ۵۱ (۲)، ۶۱۵-۶۳۸.
https://journals.ut.ac.ir/article_83367.html
- مولادوست، کیومرث، پژوهان، علی و دانش‌پژوهان، منوچهر (۱۴۰۲). کارکردهای جامعه‌شناختی آیین‌های ایرانی در صلح و امنیت منطقه. فرهنگ و ادبیات آیینی، ۲ (۱)، ۲۰۵-۲۳۰.
https://jcrl.birjand.ac.ir/article_2696.html
- میر کوشش، امیر هوشنگ و نوری صفا، شهرزاد (۱۳۹۲). هستی‌شناسی صلح بین‌الملل در بستر فرهنگ مدارا و صلح ایرانی. راهبرد، ۲۲ (۳)، ۷-۳۲.
<https://www.ensani.ir/fa/article/336793>
- نظری، علی‌اشرف و باقری، صمد (۱۳۹۱). هویت فرهنگی ایران در فرایند جهانی‌شدن: ظرفیت‌ها و چشم‌اندازها. مهندسی فرهنگی، ۶ (۶۵ و ۶۶)، ۶۳-۸۶.
<https://www.ensani.ir/fa/article/314885>

- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۱). تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- نیاکوئی، امیر (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی منازعات سیاسی در ایران (انتخابات ۱۳۸۸). علوم سیاسی، ۱۰(۱)، ۱۹۹-۲۳۰. https://www.ipsajournal.ir/article_257.html
- تکیکوئی، امیر (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی منازعات سیاسی در ایران (انتخابات ۱۳۸۸). علوم سیاسی، ۱۰(۱)، ۱۹۹-۲۳۰. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1393.10.1.7.4.199-230>
- Barker, C. (2004). *The Sage dictionary of cultural studies*. London: SAGE Publications.
- Galtung, J. & Scott, P. D. (2008). *Democracy, peace, development*. Oslo: Kolofon Press.
- Gray, Clive (2010). Analysing Cultural Policy: Incurably Plural or Ontologically Incompatible? *International Journal of Cultural Policy*, 16 (2), pp. 215-230. <https://doi.org/10.1080/10286630902935160>
- Parekh, B. (2005). *Democracy, nationalism and multiculturalism*. In R. Maiz & F. Requejo (Eds.), *Dialogue between cultures*. London & New York: Frank Cass Publications.
- Parekh, B. (2008). *The politics of identity: Political principles for an interdependent world*. New York: Palgrave Macmillan.
- Sassatelli, M. (2006). *The logic of Europeanizing cultural policy*. In U. H. Meinhof & A.
- Triandafyllidou (Eds.), *Transcultural Europe: Cultural policy in a changing Europe*. London: Palgrave Macmillan.